

۳

نگاهی اجمالی به سیر فلسفه در جهان اسلام

در بخش اول کتاب فلسفه سال یازدهم درباره آغاز تاریخ فلسفه، به خصوص در یونان باستان مطالبی خواندیم و با فیلسوفان بزرگ آن دوره، از جمله سقراط، افلاطون و ارسطو آشنا شدیم.

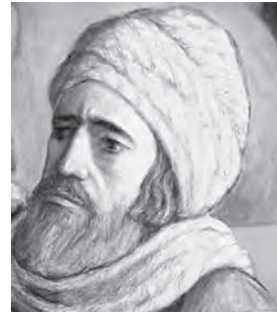
اکنون در این بخش از کتاب می‌خواهیم چگونگی شکل‌گیری فلسفه در جهان اسلام را مرور کنیم و با زندگی و روش فکری بزرگان فلسفه این دوره آشنا شویم.

البته، در کتاب سال قبل و فصل‌های قبل همین کتاب، در ضمن مباحث و موضوعات فلسفی، نظرات و دیدگاه‌های فلاسفه مسلمان و سایر فیلسوفان مشهور را درباره موضوعاتی مانند معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و فلسفه اخلاق مطالعه کرده‌ایم. از این رو، در این بخش، بیشتر شخصیت و روش فلسفی آنها را مورد توجه قرار می‌دهیم.

از توجه و ورود به فلسفه در جهان اسلام حدود سیزده قرن می‌گذرد. این توجه، نتیجهٔ یک «حیات عقلی» و «حیات علمی»^۱ بود که منجر به یک «حیات فلسفی» در جهان اسلام نیز گردید.

وقتی که مردم یک جامعه به عقل و تفکر و اندیشه توجه کنند به طوری که عقلانیت جزء فرهنگ عمومی جامعه در آید، «حیات عقلی» شکل می‌گیرد. توجه به عقل و فکر، حرکت به سوی دانش و رشد شاخه‌های مختلف علم را به دنبال دارد و «حیات علمی» آغاز می‌شود. یکی از شاخه‌های حیات علمی، «حیات فلسفی» است که به طور طبیعی، جمعی از محققان و اندیشمندان، بدان خواهند پرداخت.

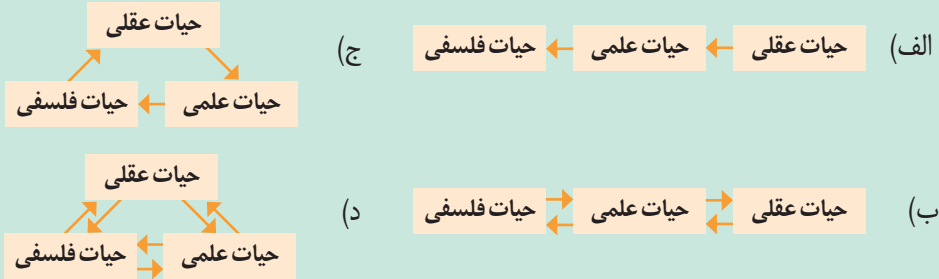
حیات عقلی مسلمانان از چه زمانی آغاز شد؟ چگونه پس از گذشت حدود دو قرن از ظهور اسلام، حیات فلسفی به مرحله‌ای از رشد رسید که اولین فیلسوف مشهور مسلمان به نام «ابویوسف یعقوب بن اسحاق» ظهور کرد و حدود ۲۷۰ کتاب و رساله از خود به یادگار گذاشت؟ سرچشمه‌های این حیات عقلی و فلسفی کجاست؟



در کتاب «تاریخ فلسفهٔ اسلامی»، تألیف هانری کرین فرانسوی آمده است: ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی در حدود سال ۱۸۵ هجری در کوفه به دنیا آمد و در بغداد، دوران علمی خود را سپری کرد. مورخان او را اولین فیلسوف جهان اسلام نامیده‌اند. او علاوه بر فیلسوف بودن، ریاضی‌دان، ستاره‌شناس، موسیقی‌دان و طبیب هم بود. وی مترجمانی داشت که آثار مختلف علمی را از زبان‌های گوناگون ترجمه می‌کردند و در اختیارش قرار می‌دادند. کندی در سال ۲۶۰ هجری درگذشت.

۱. مقصود از علم در اینجا، صرفاً علوم تجربی نیست، بلکه هر دانشی، اعم از علوم تجربی، ریاضی، تاریخ، تفسیر و فلسفه را شامل می‌شود.

کدام یک از نمودارهای زیر را انتخاب می‌کنید؟ نظر خود را توضیح دهید.



در کتاب «تاریخ حکمای اسلام» اثر ابوالحسن علی بن زید بیهقی آمده است که بنا بر روایت گروهی از دانشمندان شیراز، چون بخش منطق کتاب «نجات» شیخ‌الرئیس ابن سینا به شیراز رسید، دانشمندان این شهر مطالعه آن را آغاز کردند. یکی از ایشان که اعلم آنان بود، از آن کتاب چندین اشکال و ایراد گرفت. آن اشکال‌ها را در جزوه‌ای نوشت و به پیوست نامه‌ای توسط ابوالقاسم کرمانی به اصفهان نزد شیخ فرستاد (ابن سینا آن روزها در اصفهان زندگی می‌کرد). ابوالقاسم در یک روز گرم، نزدیک غروب آفتاب به حضور شیخ رسید و نامه و جزوه را تقدیم او کرد. شیخ، در حالی که اطرافیان‌ش گرد او بودند، بدان جزوه نگریست و تا وقت ادای نماز خفتن^۱، با ابوالقاسم صحبت می‌داشت. پس از آن به مطالعه اشکال‌ها پرداخت و نوشتن جواب آغاز کرد و در آن شب که از شب‌های کوتاه تابستان بود، پنج جزوه ده ورقی، درباب آن اشکالات کتابت نمود. آنگاه خوابید و چون نماز بامداد بگذارد، شاگردش، ابوعمید، آن جزوات را که مشتمل بر حل مشکلات و جواب اشکالات دانشمند شیرازی بودند، به ابوالقاسم داد و گفت: حضرت استاد فرمودند: «در جواب شتاب کردم تا قاصد درنگ ننماید.»

بزرگان شیراز چون آن جزوات بدیدند و کیفیت تحریر آنها را شنیدند، در شگفت شدند و شیخ را تحسین کردند.^۲

۱ این رفت و آمد و شور و نشاط علمی نشانه چیست؟ آیا در هر جامعه‌ای چنین شور و نشاطی امکان‌پذیر است؟

۲ از عمل دانشمند شیرازی و رفتار ابن سینا چه برداشتی می‌توان کرد؟

۱. نماز عشا.

۲. ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۵۹ به نقل از تاریخ حکمای اسلام، اثر بیهقی، ص ۶۶.

زمینه‌های رشد فلسفه

زمینه اول: اگر رشد و شکوفایی علم در جامعه را به رشد گیاهان در مزرعه تشبیه کنیم، می‌توان گفت اولین شرط آن وجود زمین آماده و حاصلخیز است. وجود «حیات عقلی» در یک جامعه و حضور عقلانیت و احترام به عقل، همان زمین آماده‌ای است که دانه هر شاخه از دانش در آن کاشته شود، درخت تناوری خواهد شد و ثمر خواهد داد. مورخان علم گزارش داده‌اند که حیات تعقلی مسلمانان با ظهور اسلام و تشکیل جامعه اسلامی آغاز شده است.^۱ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و قرآن کریم «حیات عقلی» جامعه اسلامی را پایه‌گذاری کردند و در ایجاد چنین حیاتی از روش‌هایی خاص و بدیع بهره بردند؛ به طوری که جامعه اسلامی عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمانی کوتاه به مرتبه‌ای ممتاز از «حیات عقلی» رسید. بدین ترتیب، فرصت تفکر و اندیشه‌ورزی برای مردم فراهم آمد و بسیاری از مردم وارد مباحثات علمی شدند. برخی از عوامل زمینه‌ساز که در قرآن کریم و گفتار و رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده می‌شود، عبارت‌اند از:

- ۱ ارزش قائل شدن برای اصل تفکر و خردورزی؛
- ۲ تکریم علم به عنوان ثمره تفکر و خردورزی؛
- ۳ تکریم و احترام پیوسته عالمان و دانشمندان؛
- ۴ طرح مباحث علمی و عقلی و فلسفی و به کار گرفتن شیوه‌های مختلف استدلال؛
- ۵ مذمت پیوسته نادانی و جهل، به طوری که در جامعه یک ویژگی منفی تلقی شود؛
- ۶ دعوت به یادگیری علوم دیگر ملت‌ها و تمدن‌ها و استفاده از آنها.

تطبیق

هر یک از عبارات‌های زیر بیشتر با کدام یک از موارد فوق تطبیق می‌کند؟

- ۱ قرآن کریم می‌فرماید: او اول است و آخر و ظاهر است و باطن، و او به هر چیزی داناست.^۲
- ۲ امیرالمؤمنین می‌فرماید: موجودات کاملی هستند عاری از ماده و قوه؛ زیرا جملگی مجردند و نهایت کمال ممکن خود را دارا هستند. خداوند بر آنها تجلی کرد، نورانی شدند...^۳

۱. برای مطالعه گزارش مورخان علم می‌توانید به این کتاب‌ها مراجعه کنید: متفکران اسلام، بارون کارا دو وو، ترجمه احمد آرام؛ تمدن اسلام و عرب، گوستا لوبون، ترجمه حسینی؛ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام؛ پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، علی اکبر ولایتی؛ دانش مسلمین، محمدرضا حکیمی؛ عظمت مسلمین در اسپانیا، ژوزف ماکاپ، ترجمه فیضی؛ علم و تمدن در اسلام، سیدحسین نصر، ترجمه احمد آرام؛ فرهنگ اسلام در اروپا، زیگریده‌ونکه، ترجمه رهبانی؛ کارنامه اسلام، عبدالحسین زرین کوب؛ میراث اسلام، جمعی از خاورشناسان؛ خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری.

۲. حدید، ۳.

۳. صور عاریه عن المواد، خالیة عن القوة والاستعداد، تجلی لها فأشرقَتْ... (غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۴۱۷).

۳ روزی رسول خدا ﷺ وارد مسجد مدینه شد. دید که جمعی از مردم به عبادت مشغول اند و گروهی دربارهٔ مسائل علمی گفت‌وگو می‌کنند. ایشان به سوی گروه دوم رفت و کنار آنان نشست و فرمود: من برای گسترش علم مبعوث شده‌ام.^۱

۴ رسول خدا ﷺ فرمود: حکمت گم شده مؤمن است. آن را طلب کنید؛ حتی اگر نزد مُشرک باشد.^۲

۵ امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: هر کس برای خدا صفتی جدا از ذات قائل شود، او را قرین چیز دیگری ساخته و هر کس خدا را قرین چیز دیگری بداند، او را دو چیز انگاشته و هر کس خدا را دو چیز بیندارد، برای او جزء قائل شده است.^۳

زمینهٔ دوم: بحث و گفت‌وگو در مباحث اعتقادی بود که از همان زمان رسول خدا ﷺ آغاز شد و به سرعت در میان مسلمانان گسترش یافت. این مباحث، که بیشترشان از جنس مباحث فلسفی است، سبب شد که در همان قرن اوّل هجری، دانشمندانی ظهور کنند که در روش عقلی و استدلالی در مسائل اعتقادی مانند اثبات وجود خدا، صفات خداوند، ضرورت معاد و نیز مسائلی مانند جبر و اختیار متبّع بودند و به تعلیم و کتابت اشتغال داشتند. این دسته از دانشمندان، که موضوعات اعتقادی دین را با استدلال و منطق مورد بحث قرار می‌دهند، متکلم نامیده می‌شوند. پس، حیات عقلی مسلمانان از همان ابتدای ظهور اسلام آغاز شد و بعد از دو قرن، به حیات فلسفی انجامید.

زمینهٔ سوم: نهضت ترجمهٔ متون بود که از قرن دوم هجری آغاز شد و کمک شایانی در شکل‌گیری «حیات فلسفی» در جهان اسلام نمود. البته این نهضت منحصر به دانش فلسفه نبود بلکه علوم گوناگون از قبیل منطق، فلسفه، نجوم، ریاضیات، طب، ادب و سیاست را هم شامل می‌شد و در نتیجهٔ آن، کتاب‌های فراوانی از زبان‌های یونانی، پهلوی، هندی و سریانی و در رشته‌های مختلف علمی ترجمه شدند. در آن عصر، نهضت ترجمه و یادگیری از دیگران آن قدر اهمیت داشت که گفته‌اند خنّین بن اسحاق، مترجم معروف و زبردست آن زمان، گاهی معادل وزن کتابی که ترجمه کرده بود، زر دریافت می‌کرد.^۴

در چنین شرایطی، مسلمانان به زودی معارف پیشینیان را فرا گرفتند و در تمامی رشته‌های دانش سرآمد ملت‌های زمان خود شدند. در فلسفه نیز دانش فیلسوفان بزرگ یونان را آموختند و با نقد و بررسی آرای آن حکیمان، نظام فلسفی نوینی را سامان بخشیدند که ضمن برخورداری از آرای افلاطون و بیشتر ارسطو، در بردارندهٔ اندیشه‌های جدیدی بود که تا آن روزگار سابقه نداشت.

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۶.

۲. الحکمة ضالّة المؤمن، فاطمها و لو عندالمشرك، (بحار الانوار، ج ۷۸ ص ۳۴).

۳. نهج البلاغه، خطبهٔ اوّل.

۴. خنّین ابن اسحاق، دکتر علی اکبر ولایتی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی

حکمای مَشَاء

فلسفه اسلامی در آغاز سرشتی کاملاً استدلالی داشت و متکی بر آرای ارسطو بود. از آنجا که ارسطو در مباحث فلسفی بیش از هر چیز به قیاس برهانی تکیه می کرد، فلسفه اسلامی نیز صورت استدلالی قوی به خود گرفت. تلاش های محکم و استوار فارابی و نبوغ استدلالی ابن سینا، این صورت استدلالی را با ظریف ترین موشکافی ها آراست و یک نظام فلسفی مستحکم و قوی را پدید آورد. این شیوه تفکر فلسفی به خاطر مؤسس اول آن، ارسطو، به «حکمت مَشَاء»^۱ معروف شد.

پس حکمت از نظر یک فیلسوف مَشَائی مانند ابن سینا عبارت است از: «فنی استدلالی و فکری که انسان عالم، وجود را آن چنان که هست، به وسیله این فن به دست می آورد و نفس خویش را به کمال می رساند و به جهانی عقلی مشابه جهان واقعی موجودات تبدیل می شود و مستعد رسیدن به سعادت نهایی، به اندازه طاقت بشری می گردد.»^۲

از آنجا که فارابی و ابن سینا بزرگ ترین حکمای مَشَاء محسوب می شوند، در ادامه، زندگی و خصوصیات این دو فیلسوف بزرگ را بیان و به مشی فلسفی آنها اشاره می نماییم.^۳

معلم ثانی

حکیم ابونصر محمد فارابی در ناحیه فاراب خراسان در حدود سال ۲۶۰ هجری متولد شد. از جوانی تحصیل در فقه و حدیث و تفسیر قرآن را آغاز کرد. سپس، به بغداد رفت و از محضر ابویسر متی بن یونس که از حکیمان و مترجمان نامدار بود،



ابونصر فارابی کتابی به نام الجمع بین رأیی الحکیمین دارد که در آن، نظرات افلاطون و ارسطو را بیان می کند و می کوشد دیدگاه های مشترک آنها را نشان دهد.



فارابی به تربیت نفس اهمیت بسیار می داد. به نام و شهرت بی اعتنا بود و بسیار ساده می پوشید. او حتی مخارج خود و خانواده را از راه کار و تلاش روزانه به دست می آورد. رنج و مشقت زندگی هرگز فارابی را از تحصیل باز نداشت. او بعضی از شب ها زیر نور چراغ پاسبانان شهر درس می خواند و اغلب تا صبح بیدار بود.

۱. مَشَاء به معنی «بسیار راه رونده» است. این حکمت را بدین خاطر مَشَاء گفته اند که ارسطو در هنگام تدریس، معمولاً راه می رفت و قدم می زد. برخی نیز گفته اند که چون عقل و اندیشه این فلاسفه پیوسته در مشی و حرکت بوده و دائماً میان مقدمات و نتایج در رفت و آمد است، فلسفه آنان را مَشَاء نامیده اند. (فلسفه مَشَاء، محمد ذبیحی، ص ۱ و مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۵، ص ۱۴۸).

۲. تسع رسائل ابن سینا، رسالة الخامسة، طبع مصر، ص ۱۰۴.

۳. همان طور که در کتاب فلسفه سال یازدهم مشاهده کردید، نظرات فیلسوفان در هر موضوعی، در ضمن همان موضوع مطرح شده تا امکان مقایسه آنها با یکدیگر فراهم شود. برای مثال، ضمن بحث معرفت شناسی و انسان شناسی، نظرات چند فیلسوف بیان و با یکدیگر مقایسه شده است. به همین جهت، در اینجا به جزئیات نظرات این فیلسوفان کمتر اشاره خواهیم کرد.

بیشتر بدانیم

ابن سینا در شرح زندگی خود که برای شاگردش بازگو کرده است، می‌گوید: «... بعد از آن، به علم الهی (فلسفه) آمدم و کتاب «مابعدالطبیعه» (ارسطو) را مطالعه کردم و چیزی از آن نفهمیدم و مقصود نویسنده بر من معلوم نشد. چهل مرتبه آن را خواندم؛ به طوری که عبارات آن در حافظه‌ام ماند ولی مقصود آن را نفهمیدم. از خودم مأیوس شدم و به خود گفتم که این کتابی است که راهی به فهم آن نیست؛ تا آنکه روزی در بازار، کتابی در دست دلّالی دیدم و او آن را بر من عرضه کرد و من قبول نکردم؛ اعتقاد این بود که فایده‌ای در این علم نیست. دلّال به من گفت صاحب این کتاب به پول محتاج است. آن را خریدم و در آن نظر کردم. کتابی بود از فارابی در «اغراض مابعدالطبیعه». به خانه آمدم و شروع به خواندن کردم و اغراض آن کتاب بر من معلوم شد؛ زیرا عبارات کتاب ارسطو را حفظ بودم. از این حادثه بسیار خوشحال شدم و در روز دیگر برای شکر خدا به فقرا صدقه بسیار دادم.»

ابن سینا در آن موقع، حدود هفده سال داشته است.

بهره برد و فلسفه آموخت. او برای تکمیل مطالعاتش به حرّان رفت و به آموختن ادامه داد. پس از آن، به بغداد بازگشت و از آنجا عازم دمشق شد که سیف‌الدوله حَمَدانی در آنجا حاکم بود. او تا آخر عمر نزد حَمَدانی زندگی کرد و در سال ۳۳۹ در هشتاد سالگی درگذشت. عالمان و مورخان فلسفه، فارابی را بنیان‌گذار و مؤسس حکمت مشائی در جهان اسلام می‌دانند.

فارابی، با اینکه مورد احترام سیف‌الدوله بود، به سادگی و قناعت زندگی می‌کرد و به تجملات زندگی و تشریفات اجتماعی بی‌اعتنا بود. او لباس‌های محلی خود را می‌پوشیده و به طبیعت و مظاهر آن عشق می‌ورزیده و اغلب مجالس درس خود را کنار جویبارها و در زیر درخت‌ها تشکیل می‌داده است. با اینکه در دربار سیف‌الدوله هر نوع وسیلهٔ راحتی برای او فراهم بود، فقیرانه زندگی می‌کرد و با روزی چهار درهم روزگار می‌گذرانید.

مقام علمی و فلسفی فارابی

وی علاوه بر فلسفه که در آن سرآمد روزگار بود، در حقوق، نجوم و سیاست نیز شهرت داشت و به درجهٔ استادی رسیده بود. پزشکی را به خوبی می‌دانست و در مداوای بیماران تبخّر داشت. در فلسفهٔ سیاست نظریه پرداز بود و دیدگاه ویژه‌ای را مطرح کرد که به دیدگاه افلاطون نزدیک است.

فارابی با میراث فلسفی یونان، به خصوص آرای افلاطون و ارسطو، به خوبی آشنا بود و توانست نقاط مشترک اندیشه‌های آن دو را بیابد و در کتابی با عنوان «الجمع بین رأی الحکیمین» (جمع میان نظرات دو حکیم) ارائه کند. فارابی در کتابی به نام «اغراض ارسطو فی کتاب مابعدالطبیعه» با دقت و توانایی بسیار، نظرات ارسطو را شرح می‌کند و نکات پیچیدهٔ آن را آشکار می‌سازد؛ چنان که بعدها راهنمای ابن سینا در فهم کتاب ارسطو می‌شود.

وی به علت آشنایی عمیق با تعالیم اسلام، توانست آموخته‌های خود از افلاطون و ارسطو و سایر فیلسوفان گذشته را در یک نظام فلسفی جدید عرضه کند و فلسفهٔ مشائی را در جهان اسلام بنا نهد. از این رو پس از ارسطو لقب «معلم» گرفت و به «معلم ثانی» شهرت یافت.



➤ فلسفه سیاسی فارابی

فارابی هرگز مشاغل سیاسی را نپذیرفت و با اهل سیاست معاشرت نداشت. با وجود این، در سیاست بسیار اندیشید و آثاری در این زمینه نوشت.

از نظر او، انسان موجودی مدنی بالطبع است که به حسب فطرت و طبع خود به جامعه گرایش دارد و می‌خواهد با هم‌نوعان خویش زندگی کند. این اولین مبنای وی برای ورود به مباحث اجتماعی و فلسفه سیاسی است. به عقیده فارابی، مسیر سعادت و کمال انسان از زندگی اجتماعی می‌گذرد و به همین جهت باید هدف اصلی جامعه و مدینه نیز سعادت انسان در دنیا و آخرت باشد. بر این اساس، بهترین مدینه‌ها مدینه‌ای است که مردم آن به اموری مشغول و به فضایی آراسته‌اند که مجموعه مدینه را به سوی سعادت می‌برد و چنین جامعه‌ای از نظر فارابی «مدینه فاضله» است.

فارابی مدینه فاضله را به بدنی سالم تشبیه می‌کند که هر عضو آن متناسب با ویژگی خود وظیفه‌ای دارد و آن وظیفه را به نحو احسن انجام می‌دهد. همان‌گونه که در اعضای بدن، برخی بر برخی تقدم دارند، برخی از اعضای جامعه نیز بر برخی دیگر مقدم‌اند؛ مثلاً همان‌طور که قلب بر همه اعضای بدن ریاست دارد، در مدینه فاضله هم باید کسی که ویژگی‌های ممتازی دارد، بر مردم ریاست کند.

از نظر او، ریاست جامعه باید برعهده کسی باشد که روحی بزرگ و سرشتی عالی دارد و به عالی‌ترین درجات تعقل رسیده و می‌تواند احکام و قوانین الهی را دریافت کند؛ یعنی رهبر جامعه کسی جز پیامبر خدا نیست. پیامبر می‌تواند با ملک وحی اتصال دائمی داشته باشد. این ویژگی برای امامان و جانشینان پیامبر هم هست و همین اتصال پیوسته با عالم بالا به پیامبران امکان می‌دهد که جامعه را به درستی و در جهت نیل به سعادت حقیقی رهبری کنند.

فارابی مدینه جاهله را در مقابل مدینه فاضله، قرار می‌دهد و معتقد است که مهم‌ترین تفاوت آن با مدینه فاضله در هدف آن است. در مدینه جاهله هدف مردم فقط سلامت جسم و فراوانی لذت‌هاست. آنها گمان می‌برند که اگر به چنین لذت‌هایی دست یابند، به سعادت رسیده‌اند و اگر دست نیافتند، به بدبختی افتاده‌اند.

۱ با توجه به آنچه دربارهٔ مدینهٔ فاضلهٔ فارابی گفته شد، نظر فارابی دربارهٔ هر یک از موارد زیر را مشخص کنید.

موضوعات	در مدینهٔ فاضله	در مدینهٔ جاهله
هدف		
مردم		
رئیس		

۲ کدام یک از زمینه‌های رشد فلسفه از نظر شما اهمیت بیشتری دارد؟

.....

.....

۳ شاخصهٔ اصلی فلسفهٔ مشایی چیست؟

.....

.....

برای مطالعهٔ بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید:

- ۱ مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۵، انتشارات صدرا.
- ۲ تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، حنا الفاخوری و خلیل الجبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، کتاب زمان.
- ۳ هستی و علل آن در حکمت مشاء، علی شیروانی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ۴ تاریخ فلسفه اسلامی در پنج جلد، زیر نظر امیر حسین نصر، انتشارات حکمت.
- ۵ حکمت مشاء، محمد ذبیحی، انتشارات سمت.
- ۶ انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، دلیری اولیری، ترجمه احمد آرام.
- ۷ فارابی مؤسس فلسفه اسلامی، رضا داوری.
- ۸ آراء اهل مدینهٔ الفاضله، فارابی، ترجمه سیدجعفر سجادی.
- ۹ تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کربن، ترجمه اسداله مبشری.

➤ شیخ الرئیس فلسفه

حسین بن عبدالله بن سینا که در مشرق زمین به «ابن سینا» و «ابوعلی سینا» و با القاب باشکوه «شیخ الرئیس» و «حجة الحق» شهرت دارد و در اروپا او را «اوینسنا» و «اوینسن» و «شاهزاده اطبا» می نامند، از داناترین و پرآوازه ترین حکما و دانشمندان ایرانی و از مشاهیر علم و حکمت در جهان به شمار می آید.

ابن سینا در سال ۳۷۰ هجری در یکی از روستاهای بخارا متولد شد. این فیلسوف در زندگی نامه ای که برای شاگرد وفادار خود، ابو عبید جوزجانی، نگاشته مراحل رشد علمی و فلسفی خود را توضیح داده است. در این زندگی نامه آمده است که پدر ابن سینا وی را در همان کودکی به معلم قرآن و ادب می سپارد و او چنان در آموختن پیش می رود که مردم از میزان دانش وی در ده سالگی در تعجب بوده اند.

ابن سینا در منطق و ریاضیات شاگرد ابو عبدالله ناتلی بود اما به سرعت بر معلم خویش پیشی گرفت؛ به گونه ای که قسمت های دشوار کتاب را برای استاد خود روشن می کرد.

او از همان کودکی و نوجوانی چنان مطالعه می کرد و به آموختن علاقه نشان می داد که در شانزده سالگی بیشتر علوم زمان خود را در ریاضیات، منطق، فقه، فلسفه و طب فرا گرفت و دانشمند بزرگ زمان خود شد.

۱. Avicenna.

۲. Avicenne.



«نزد ناتلی شروع به خواندن باب «کلیات خمس» کردم. چون به تعریف جنس رسیدیم، چند سخن بر او ایراد نمودم که بسی به شگفت آمد و به پدرم گفت: البته او را به غیر از تحصیل، به کاری مشغول مساز. هر مسئله‌ای که ناتلی مطرح می‌کرد، می‌فهمیدم و بهتر از خود او آن را تصور می‌کردم.»

ابن سینا خود می‌گوید: «علم طب از علوم دشوار نیست و من پس از مدت کوتاهی در آن مهارت یافتم^۱... با این همه، از مناظره در علم فقه و آموختن آن فارغ نبودم. در آن زمان، شانزده سال از عمر من گذشته بود. پس، مدت یک سال و نیم دیگر نیز با جدیت به مطالعه پرداختم و بار دیگر منطق و سایر اجزای فلسفه را دوره کردم. در این مدت، روزها و شب‌ها را به مطالعه و طلب علم می‌گذراندم. هنگام مطالعه، هر مطلبی به نظرم می‌آمد، مقدمات آن را می‌نوشتیم، در آن نظر می‌کردم و شروط آن را منظور می‌داشتیم تا آنکه حقیقت آن بر من معلوم می‌شد. اگر در مسئله‌ای حیران می‌ماندم و بر حدّ وسط قیاس آن راه نمی‌بردم، به مسجد جامع می‌رفتم و نماز می‌گزاردم و نزد مُبدِع کل، زاری و تضرّع می‌کردم تا آنکه بر من آشکار می‌گردید و شب به خانه برمی‌گشتم و به قرائت و کتابت مشغول می‌شدم و چون خواب بر من غلبه می‌کرد یا وضعی در خود مشاهده می‌کردم، تجدید قوا می‌کردم و باز به قرائت مشغول می‌شدم و بسیار بود که در خواب همان مسائل بر من مکشوف می‌شد.»



در سال ۴۲۵ هـ. ق سلطان مسعود غزنوی به اصفهان حمله کرد. ابن سینا که نزد علاءالدوله، حاکم اصفهان، احترام خاصی داشت، آهنگ همدان کرد. در مسافرت، بیماری قولنج وی عود کرد. ابن سینا احساس کرد که دیگر یارای مقابله با بیماری را ندارد. پس، به اطرافیان گفت: «تفسی که تدبیر بدن من بر عهده اوست، از تدبیر عاجز شده و دیگر درمان سودی ندارد.» چند روزی به این حال گذشت. او دارایی خود را به فقرا بخشید و روزها و شب‌ها قرآن می‌خواند و نماز و نیایش می‌کرد. سرانجام، در آیین تشییع و با اعتقاد و پارسایی کامل در سپیده دم روز جمعه اول رمضان ۴۲۸ دیده از جهان فروبست.

درس

از این نقل مختصر از زندگی ابن سینا، چه نکاتی را می‌توان برداشت کرد؟

۱

۲

روش ابن سینا در تحلیل مسائل فلسفی، عقلی و استدلالی است. او این روش را که ارسطو پایه‌گذاری کرد و بعدها وارد جهان اسلام شد، به اوج رساند. ابن سینا فلسفهٔ مشایی را به صورت مدوّن و نظام‌مند ارائه کرد.^۲

۱. ابن سینا کتاب «قانون» را که قرن‌ها در آسیا و اروپا کتاب درجه اول دانشگاهی در طب شمرده می‌شد، در ۱۶ سالگی نوشته است و این نشانهٔ نبوغ شگفت‌انگیز وی بوده است.

۲. فلسفهٔ مشاء، محمد ذبیحی، ص ۱۰ و ۱۱.

➤ تالیفات

ابن سینا در طول زندگی نسبتاً کوتاه و پرماجرایی خود بیش از دویست کتاب و رساله در شاخه‌های گوناگون علم و فلسفه نوشت که برخی از آنها قرن‌ها در مراکز علمی شرق و غرب تدریس شده‌اند و برخی امروز هم تدریس می‌شوند. کتاب‌های زیر از مهم‌ترین آثار او هستند:

۱ **قانون:** که نوعی فرهنگ‌نامه پزشکی است، از معروف‌ترین آثار ابن سینا به‌شمار می‌رود و به زبان‌های لاتین، انگلیسی، فرانسه و آلمانی ترجمه شده است.

۲ **شفا:** این دایرة‌المعارف عظیم علمی و فلسفی مشتمل بر موضوعاتی چون منطق، ریاضی، علوم طبیعی و الهی است. قسمت الهیات شفا که دربردارنده فلسفه ابن سیناست، کامل‌ترین مرجع حکمت مشائی است و هم‌اکنون نیز در حوزه‌های علمی و مراکز دانشگاهی از مهم‌ترین کتب فلسفی به حساب می‌آید.

۳ **نجات:** شکل مختصر کتاب شفاست و به بیشتر زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده است.

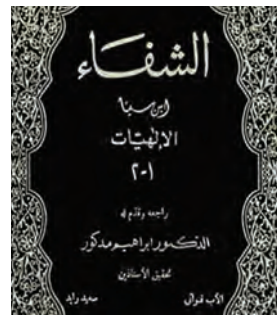
۴ **انصاف:** دارای بیست جزء و شامل ۲۸ هزار مسئله بوده اما در حمله غزنویان به اصفهان به غارت رفته و تنها چند جزء آن باقی مانده است.

۵ **اشارات و تنبیهات:** آخرین دیدگاه‌های ابن سینا در حکمت را شامل می‌شود.

۶ **دانشنامه علایی:** به زبان پارسی است و ابواب مختلف حکمت در آن مندرج است. این کتاب در اصفهان و برای علاءالدوله، حاکم آن شهر نوشته شده است.



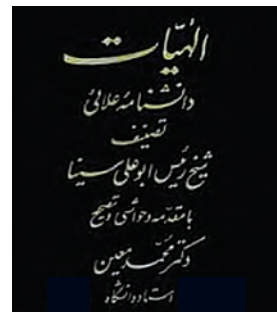
کتاب قانون



کتاب شفا



کتاب نجات



کتاب دانشنامه علایی

➤ طبیعت‌شناسی ابن سینا

از نظر ابن سینا طبیعت مرتبه‌ای از هستی است که رو به مقصدی خاص دارد و این مقصد در ذات عالم طبیعت است.

علت نام‌گذاری این عالم به «طبیعت» بدان جهت است که اجزای این عالم، هر کدام طبع و ذات خاصی دارند و خود این عالم نیز به عنوان یک «کل»، طبع

هر سو که دویدیم همه روی تو دیدیم
هر جا که رسیدیم سرکوی تو دیدیم
هر سرو روان را که در این گلشن دهر است
بر رسته بستان و لب جوی تو دیدیم^۱



سیره نویسان نوشته‌اند که ابن سینا با ابوسعید ابی‌الخیر، عارف نامی قرن پنجم دیدار نموده است. پس از این دیدار، از ابن سینا پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی؟

ابن سینا گفت: هر چه من می‌دانم او می‌بیند.

از ابوسعید پرسیدند: بوعلی را چگونه یافتی؟

ابوسعید گفت: هر چه را ما می‌بینیم، او می‌داند.

برخی مورخان در این دیدار حضوری تردیدهایی کرده‌اند. لیکن آنچه گزارش شده، بیان وضعیت حال فیلسوف و عارف است.^۲

و ذاتی دارد که منشأ و مبدأ حرکات و تحولات آن است.

خداوند، عالم طبیعت را با لطف و عنایت خود پدید آورده و همه اجزای آن چنان ترکیب و تألیف شده‌اند که بهترین نظام ممکن، یعنی نظام احسن را تحقق می‌بخشند.

به نظر ابن سینا طبیعت هر شیء آن را به سوی خیر و کمال مطلوبش سوق می‌دهد؛ به شرط اینکه مانعی در راه طبیعت قرار نگیرد. حتی آنچه ظاهراً شر و بدی به نظر می‌رسد، مانند پژمرده شدن یک گل یا مرگ یک جاندار یا حتی وقایع ویرانگر طبیعی همچون سیل و زلزله، همگی در یک نظم کلی جهانی تأثیر مثبت دارند و به کمال نهایی طبیعت کمک می‌کنند. به همین جهت، با نگاه کردن به بخش کوچکی از جهان طبیعت نمی‌توان درباره آن داوری کلی کرد؛ مثلاً زرد شدن برگ‌های سبز درختان در پاییز برای کسی که فقط پاییز را می‌بیند، حادثه‌ای ناگوار تلقی می‌شود اما کسی که چهار فصل را مشاهده می‌کند، می‌داند که پاییز نقش ویژه خود را در اعتدال طبیعت ایفا می‌کند.

ابن سینا از ما می‌خواهد که علاوه بر مطالعه عالم طبیعت، برای کشف ویژگی‌ها و روابط پدیده‌های آن (که به شکل‌گیری علوم طبیعی منجر می‌شود)، در رابطه وجودی این عالم با مبدأ کل جهان هستی نیز تأمل کنیم. شیخ‌الرئیس می‌گوید: «آیا می‌دانی پادشاه کیست؟ پادشاه راستین آن توانگر و بی‌نیاز مطلق است که هیچ چیز در هیچ چیز از او بی‌نیاز نیست. ذات هر چیزی از اوست؛ زیرا ذات هر چیز یا از او پدید آمده یا از چیزی پدید آمده که خود آن چیز را خداوند به وجود آورده است. پس، همه چیزهای دیگر بنده و مملوک اوست و او به هیچ چیز محتاج نیست.»^۱

از نظر ابن سینا، تأمل در رابطه طبیعت با ماوراء طبیعت و خدا در کنار تحقیق در روابط میان پدیده‌ها، دانشمند و محقق را از ظاهر پدیده‌ها عبور می‌دهد و به باطن آنها می‌رساند؛ آنها را به خشوع و خشیت در برابر حق وامی‌دارد و مصداق آیه شریفه «ثُمَّ يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ - تنها بندگان عالم خداوند خشیت او را به دل دارند»^۲ - می‌سازد.^۳

۱. اشارات و تنبیهات، نمط ششم، تذنیب.

۲. فاطر، ۲۸.

۳. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، سید حسین نصر، انتشارات دانشگاه تهران.

۱. شمس مغربی.

۲. فلسفه مشاء، محمد ذبیحی، ص ۴ و

دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۲۶.

دیدگاه ابن سینا دربارهٔ عالم طبیعت را مطالعه کنید و به سؤال‌های زیر پاسخ دهید.
 ۱ چرا ابن سینا عالم طبیعت را هدفمند می‌داند و برای آن هدف و مقصد قائل است؟

.....

۲ چگونه ابن سینا طبیعت را یک مجموعهٔ دارای اعتدال و رو به کمال می‌داند، در عین حال که از اموری مانند مرگ، سیل، زلزله و نظایر آن هم آگاهی دارد؟

.....

۳ شهرت ابن سینا در طب و طبیعت‌شناسی کمتر از فلسفه نیست. پس، چرا نگاه او به طبیعت با نگاه کسی که فقط در زیست‌شناسی یا طبیعت‌شناسی تخصص دارد، متفاوت است؟ آیا این قبیل تفاوت‌ها را امروزه هم می‌توان مشاهده کرد؟

.....

ابن سینا در داستان عرفانی - فلسفی «حی بن یقظان» آورده است:

«نیکویی وی پردهٔ نیکویی وی است و آشکار شدن وی سبب پنهان شدن وی است. چنان که آفتاب اگر چند اندکی پنهان شد، بسیار آشکارا شد و چون سخت پیدا شد، اندر پرده شد. پس، روشنی وی پردهٔ روشنی وی است.»
 مقصود ابن سینا از این عبارت چیست؟ آیا می‌توانید آن را توضیح دهید؟

.....

۱. قصهٔ حی بن یقظان اثر ابن سینا، ترجمهٔ ابو عبید جوزجانی، شاگرد وی، (فیلسوفان و عرفای دیگری هم قصه‌هایی با نام حی بن یقظان دارند).

حکیم اشراقی



یکی از فقیهان عصر شیخ می گوید: «در کاروان سرایبی در ارض روم، هنگام زمستان فرود آمدم. آواز تلاوت قرآن شنیدم. به سرایدار گفتم: این کیست که تلاوت می کند؟

گفت: شهاب‌الدین سهروردی است.

گفتم: دربارهٔ او چیزهایی شنیده‌ام. می‌خواهم او را از نزدیک ملاقات کنم.

گفت: هیچ کس را نمی‌پذیرد، اما وقتی خورشید بالا می‌آید، از اتاق خارج می‌شود و کنار آن سکومی نشیند.

کنار سکو منتظر شدم تا آمد. برخاستم و سلام کردم. فهمید که قصد دیدارش را دارم. سجادهٔ خود را گذاشت و نشست. با او سخن گفتم و او را در عالمی دیگر یافتم.»^۱

شیخ شهاب‌الدین سهروردی از برجسته‌ترین چهره‌های حکمت اسلامی و فرهنگ ایران زمین، در سال ۵۴۹ هجری قمری در قریهٔ سهرورد زنجان دیده به جهان گشود. تحصیل خود را در مراغه آغاز کرد. پس از آن، به اصفهان رفت و با اندیشه‌های ابن سینا آشنایی کامل یافت. سپس، عزم سفر کرد و سفرهای خود را با سلوک معنوی و عرفانی در آمیخت و به مجاهدت با نفس مشغول شد. او اغلب ایام سال روزه داشت و در خلوت خود به ذکر و عبادت مشغول بود تا آنکه به مقامات عالی عرفان و برترین درجات حکمت نائل شد. در همین دوره، مهم‌ترین کتاب خود «حکمة الاشراق» را نوشت و مکتبی جدید را در فلسفهٔ اسلامی ارائه کرد. سهروردی در این کتاب از شیوهٔ مشائیان فراتر می‌رود و حکمت اشراقی را پایه‌گذاری می‌کند.^۱

پایه گذار مکتب فلسفی اشراق

شیخ اشراقی به ابن سینا احترام می‌گذاشت و از او سپاسگزاری می‌کرد.

در عین حال، می‌کوشید حکمت استدلالی ابن سینا را با چاشنی کشف و شهود قلبی به کمال رساند. او با احیاء فلسفهٔ نور و اشراق ایران باستان و تلفیق آن با عرفان اسلامی، حکمتی نو، به نام «حکمت اشراق» را پایه‌گذاری کرد. حکمت اشراق نوعی بحث از وجود است که تنها به نیروی عقل و ترتیب استدلال اکتفا نمی‌کند بلکه آن را با سیر و سلوک قلبی نیز همراه می‌سازد. فیلسوف اشراقی می‌کوشد آنچه را در مقام بحث و استدلال به دست آورده، با شهود قلبی و تجربهٔ درونی دریابد و به ذائقهٔ دل برساند و آنچه را از طریق شهود کسب کرده است، با استدلال و برهان به دیگران تعمیم دهد. از نظر سهروردی، تحقیق فلسفی به شیوهٔ استدلالی محض و بدون رسیدن به قلب بی‌نتیجه است

۱. طبقات الاطباء، نوشتهٔ ابن ابی اصیبعه

۱. سهروردی از ایران به آناتولی و از آنجا به سوریه می‌رود و به شهر حلب وارد می‌شود. حاکم شهر حلب، ملک ظاهر، پسر صلاح‌الدین ایوبی (قهرمان جنگ‌های صلیبی) مقدم او را گرامی می‌دارد و تدریس در مدرسهٔ حلاویهٔ حلب را به او می‌سپارد. مباحث وی در عرفان و فلسفه مورد قبول برخی فقهای قشری عامه که تنها به ظواهر شریعت توجه داشته‌اند، واقع نمی‌شود. آنها از ملک ظاهر می‌خواهند که او را زندانی کند و به قتل برساند. ملک ظاهر که در باطن به شیخ ارادت می‌ورزد، چنین کاری را نمی‌پذیرد. فقیهان شکایت پیش پدرش، صلاح‌الدین، می‌برند و صلاح‌الدین دستور قتل سهروردی را صادر می‌کند. سرانجام، ملک ظاهر مخالف میل باطنی خود شیخ را در حلب زندانی می‌کند. شیخ در زندان و در ۳۶ یا ۳۸ سالگی از دنیا می‌رود. برخی گفته‌اند او را در زندان خفه کرده‌اند. برخی نیز گفته‌اند که وی را به دار آویخته‌اند. آنچه روشن است این است که روز جمعه آخر ذی‌الحجهٔ الحرام سال ۵۸۷ حنجرهٔ او را از زندان بیرون آورده و به خاک سپرده‌اند.

و سیر و سلوک روحانی و قلبی هم بدون تربیت عقلانی گمراه کننده می باشد.^۱

قطب‌الدین رازی یکی از پیروان اشراق می گوید: «حکمت اشراق، حکمتی است که اساس و بنیان آن اشراق است. اشراق نیز عبارت است از کشف و شهود و این حکمت همان حکمت شرقیانی است که اهل فارس بوده‌اند، زیرا حکمت آنها هم شهودی و کشفی بوده است. این حکمت از آن رو اشراقی خوانده شده که از ظهور و انوار عقلی و تابش آنها بر نفس انسان‌های کامل به دست می آید.»^۲

اشراق نور

بر اساس بیانی که شیخ اشراق از مفهوم «اشراق» دارد، مفهوم «نور» را به جای مفهوم «وجود» وارد فرهنگ فلسفی خود می نماید و همه مباحث خود را پیرامون نور و مراتب آن و ظلمت و درجات آن ساماندهی می کند. شیخ اشراق مبدأ جهان و خالق هستی را نور محض می داند^۳ و او را «نور الانوار» می نامد. اشیای دیگر از تابش و پرتو نور الانوار پدید آمده‌اند. پس، هر واقعیتی «نور» است اما نه نور مطلق، بلکه درجه‌ای است از نور. پس، تفاوت موجودات در شدت و ضعف نورانیت آنهاست. او می گوید:

«ذات نخستین، نور مطلق، یعنی خدا پیوسته نور افشانی (اشراق) می کند و بدین ترتیب، متجلی می شود و همه چیزها را به وجود می آورد و با اشعه خود به آنها حیات می بخشد. همه چیز در این جهان پرتوی از نور ذات اوست و هر زیبایی و کمالی، موهبتی از رحمت اوست و رستگاری، عبارت از وصول کامل به این روشنی است.»^۴

در فلسفه شیخ اشراق، مشرق و مغرب معنای زمینی خود را ندارند بلکه در جغرافیای عرفانی معنایی ویژه پیدا می کنند. مشرق جهان در جغرافیای سهروردی، نور محض یا محل فرشتگان مقرب است که به دلیل تجرد از ماده، برای موجودات خاکی قابل مشاهده نیست. مغرب کامل نیز جهان تاریکی یا عالم ماده است که بهره‌ای از نور ندارد. در میان مشرق محض و مغرب کامل، مغرب وسطی قرار دارد که در آن نور و ظلمت به هم آمیخته‌اند.

۱. استاد مطهری می گوید: «تفاوت اصلی و جوهری روش اشراقی و مشایی در این است که در روش اشراقی برای تحقیق در مسائل فلسفی و مخصوصاً حکمت الهی، تنها استدلال و تفکرات عقلی کافی نیست، سلوک قلبی و مجاهدات نفس و تصفیه آن نیز برای کشف حقایق ضروری است و لازم است، اما در روش مشایی تکیه فقط بر استدلال است» (مجموعه آثار، ج ۵، ص ۱۴۱).

۲. شرح حکمة الاشراق، قطب‌الدین رازی، انتشارات حکمت، ص ۱۴.

۳. یادآور آیه ۳۵ سوره نور: «الله نور السماوات و الارض».

۴. حکمة الاشراق، سهروردی.

با توجه به آنچه از حکمت مشاء و اندیشه‌های فارابی و ابن‌سینا و نیز از حکمت اشراق و اندیشه‌ی شیخ اشراق بیان شد، دو تفاوت اصلی این دو حکمت را بیان کنید.

۱

۲

دسته‌بندی جویندگان معرفت

سهروردی جویندگان معرفت را به چهار گروه تقسیم می‌کند:

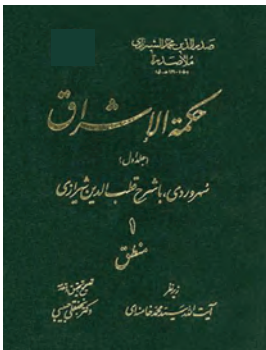
۱ آنان که تازه عطش و شوق معرفت یافته‌اند و جوای آن‌اند؛

۲ آنان که در فلسفه‌ی استدلالی به کمالی رسیده‌اند ولی از ذوق و عرفان بهره‌ای ندارند؛

۳ آنان که به طریقه‌ی برهان و فلسفه‌ی استدلالی توجهی ندارند و فقط تصفیة نفس می‌کنند و به شهودهایی دست یافته‌اند؛

۴ سرانجام، آنان که هم در صور برهانی به کمال رسیده‌اند و هم به اشراق و عرفان دست یافته‌اند. اینان حکیم متألّه‌اند و بهترین دسته به حساب می‌آیند. شیخ اشراق درباره‌ی این گروه می‌نویسد:

«هرگاه اتفاق افتد که در زمانی حکیمی غرق در تألّه بوده و در بحث نیز استاد باشد، او را ریاست تامّه بوده و خلیفه و جانشین خدا اوست... جهان هیچ‌گاه از حکیمی که چنین باشد، خالی نیست...؛ زیرا برای مقام خلافت ضروری است که امور و حقایق را بی‌واسطه، از حق تعالی دریافت کند و البته مراد من از این ریاست، ریاست از راه قهر و غلبه نیست بلکه گاه باشد که امام تألّه در ظاهر حاکم باشد و گاه به طور نهایی... [در هر حال] او راست ریاست تامّه، اگر چه در نهایت گمنامی باشد. و چون ریاست واقعی جهان به دست او افتد، زمان وی بس نورانی و درخشان شود و هرگاه جهان از تدبیر حکیمی الهی تهی ماند، ظلمت و تاریکی بر آن سایه افکند.»



حکمة الاشراق، مهم‌ترین اثر سهروردی و منبع اصلی حکمت اشراق است. این کتاب به زبان عربی است و در سال ۵۸۲ تألیف آن به پایان رسیده است. هانری کربن، فیلسوف بزرگ فرانسوی، برای نخستین بار متن حکمة الاشراق را تصحیح کرد و به چاپ رساند.

۱ میان نام‌گذاری فلسفه سهروردی به «اشراق» و استفاده از مفهوم «نور» به جای «وجود» چه رابطه‌ای هست؟

.....

.....

۲ آیا فلسفه اشراق سهروردی از فلسفه خارج، و وارد عرفان شده یا همچنان فلسفه باقی مانده است؟

.....

.....

برای مطالعه بیشتر، علاوه بر منابع درس قبل، به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱ مجموعه مقالات و سخنرانی‌ها در هزاره ابن سینا، کمیسیون ملی یونسکو، ۱۳۵۹.
- ۲ فلسفه سهروردی، غلامحسین ابراهیمی دینانی، انتشارات حکمت.
- ۳ آموزش حکمت اشراق، سید یدالله یزدان پناه، انتشارات سمت.
- ۴ شرح حکمة الاشراق، قطب‌الدین رازی، انتشارات حکمت.
- ۵ تاریخ علوم عقلی، ذبیح‌الله صفا، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶ سید حکیم مسلمان، سید حسین نصر، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۷ راه اصفهان، ژیلبر سینوئه، ترجمه مهدوی، نشر گفتار.
- ۸ رساله الطیر، ابن سینا، انتشارات الزهراء.



دوران متأخر

اگر از آغاز ظهور اسلام تا قرن چهارم هجری را دورهٔ متقدم بدانیم (که فارابی بزرگ‌ترین فیلسوف این دوره بوده است) و از قرن پنجم تا دهم را دورهٔ میانه به حساب آوریم (که ابن سینا در ابتدای آن طلوع کرده است)، قرن یازدهم تا عصر حاضر را نیز می‌توانیم دورهٔ متأخر بدانیم. قبل از ورود به دورهٔ متأخر باید این نکته را ذکر کنیم که فلسفه، در همان ابتدا رقیبی به نام علم کلام داشت. دانشمندان علم کلام، که به آنها متکلمین می‌گویند، می‌خواستند از طریق عقل و استدلال از معارف دینی دفاع کنند. بسیاری از متکلمان با فلسفه مخالف بودند و از فیلسوفان انتقاد می‌کردند. برخی از این انتقادهای آن قدر شدید بود که فلسفه را پس از ابن سینا، در بخش‌هایی از جهان اسلام به رکود کشاند.^۱ البته در ایران این انتقادهای تأثیر کمتری داشت و فلسفه همچنان زنده ماند تا اینکه پس از دوره‌ای طولانی از کشمکش‌های اجتماعی، که در پی حملهٔ مغول پیش آمده بود، حکومت صفویه شکل گرفت و ایران به ثبات و آرامش رسید. همین امر سبب شد که در پایتخت صفویان، یعنی اصفهان، علم و دانش رونق بگیرد و فیلسوفان بزرگی ظهور کنند و فلسفه وارد مرحلهٔ جدیدی شود. میر محمد باقر مشهور به میرداماد، شیخ بهاء الدین محمد بن حسین عاملی مشهور به شیخ بهایی، میر ابوالقاسم فندرسکی مشهور به میر فندرسکی و بالاخره، محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی معروف به ملاصدرا و صدر المتألهین از فیلسوفان بزرگ عصر صفویه هستند. شاگردان آنها نیز یکی پس از دیگری به مرحلهٔ استادی رسیدند و راه فلسفه را تا عصر حاضر ادامه دادند.



شیخ بهایی



مدرسه صفویه در اصفهان



میرداماد

۱. این مسئله را در درس «عقل و فلسفه» پیشتر بررسی کرده‌ایم.

صاحب حکمت متعالیه

ملاصدرا در سال ۹۷۹ هجری قمری در شیراز به دنیا آمد. تحصیل را در همان جا آغاز کرد اما پس از مرگ پدرش، که از رجال نامی شیراز بود، به اصفهان رفت؛ میراث پدر را صرف تحصیل علم نمود و به عالی ترین مراتب حکمت رسید. وی ابتدا به حلقهٔ درس شیخ بهایی پیوست و سپس به پیشنهاد استاد، به درس فلسفهٔ میرداماد، که بنیان گذار حوزهٔ فلسفی اصفهان بود، وارد شد. مشرب این دو استاد گران قدر که علاوه بر علوم روز، در عرفان و انوار قلبی هم از نوادر روزگار بودند، روح و جان ملاصدرا را با ذوق و عرفان نیز آشنا و دمساز کرد. در این دوره بود که صدرا به درک جدیدی از علم و معرفت نائل شد.



«... نفس خویش را به مجاهدت و تهذیب طولانی مشغول کردم به گونه‌ای که دلم با کثرت عبادت‌ها و مجاهدت‌ها افروخته گشت و انوار ملکوت بر آن سرازیر شد و پنهانی‌های جهان برتر برابیم روشن گشت و انوار خدای یگانه در دلم تابش نمود و الطاف الهی بی‌دری جاری گردید، بدان سان که به اسراری بی‌بردم که تاکنون بی‌نبرده بودم و رمزهایی بر من آشکار شد که با برهان آشکار نمی‌شد و حتی آنچه پیش از این به برهان فرا گرفته بودم، با فزونی‌هایی از راه شهود قلبی مشاهده کردم...»^۱

برداشت

ملاصدرا می‌گوید: «بسیاری از منسوبان به علم، علم لدنی^۱ غیبی را که سالکان طریقت بدان اعتماد دارند، انکار می‌کنند و می‌گویند هر چه جز از راه آموزش و تفکر حاصل شود، علم نیست. برخی هم گمان برده‌اند [که] علم حقیقی منحصر در علم فقه و ظاهر تفسیر و کلام است... ولی این هم گمانی فاسد است و گویندهٔ آن تاکنون معنای قرآن را نفهمیده و باور ندارد که آن اقیانوسی است که پهنه‌اش تمامی حقایق را فرا می‌گیرد.»^۲

۱. به نظر شما، ملاصدرا بر چه نکته‌ای تأکید می‌کند؟

۲. چرا ملاصدرا می‌گوید کسی که علم لدنی را علم نمی‌داند، قرآن کریم را نفهمیده است؟

۱. علم لدنی علمی است که از طریق آموزش و کلاس درس حاصل نمی‌شود بلکه بدون واسطه از جانب خدا به کسی که در بندگی و عبودیت مراتبی را پیموده و به شایستگی کافی رسیده است، الهام و اشراق می‌شود. این اصطلاح از قرآن کریم گرفته شده است که می‌فرماید: «علمنا من لدنا علما؛ از نزد خود، او را علمی آموختیم» (سورهٔ کهف، آیهٔ ۶۵).
۲. مفاتیح الغیب، ملاصدرا، مفتاح سوم، مشهد هشتم.

۱. الاسفار الاربعه، ج ۱، مقدمه.



ملاصدرا پس از تکمیل تحصیلات و کسب مقام استادی به شیراز بازگشت و تدریس را در مدرسه خان شیراز آغاز نمود. جویندگان علم و حکمت به سرعت گرد او جمع شدند اما دیری نپایید که رقیبان حسد ورزیدند و درصدد آزارش برآمدند. او به ناچار عازم قم شد و در یکی از روستاهای آن به نام «کهک»، حدود پانزده سال از عمرش را به تفکر و عبادت و سیر و سلوک روزگار گذرانید.



مدرسه خان شیراز



منزل ملاصدرا در کهک قم

ملاصدرا در مذمت اوضاع زمانه که او را ناچار به مهاجرت کرد، می‌گوید:

«حقیقت این است که زمانه مرا به جماعتی کودن مبتلا کرده است که دیدگان آنها از رؤیت انوار دانش و فهم اسرار آن نایبناست و همچون شب‌پرگان از مشاهده معارف و تعمق در آنها عاجز و ناتوان است. اینان تدبیر در آیات سبحانی و تعمق در حقایق ربّانی را بدعت می‌شمارند. اینان با دشمنی خود با حکمت و عرفان، مردم را از این دو علم محروم کرده‌اند و مانع رسیدن و اعتماد آنها به علومی می‌شوند که انبیاء و اولیاء الهی به کنایه گفته‌اند و حکیمان و عارفان به اشارت فرموده‌اند ...

با مشاهده این احوال، روش مولای خود و مولای آن کسان را که رسول خدا مولای آنهاست،^۱ در پیش گرفتیم و مدارا و تقیه پیشه کردم و صبر و بردباری را ترک ننمودم و عنان نفس از کف ندادم ولی خس و خاشاک در چشم داشتیم و استخوان در گلو؛ بنابراین، از معاشرت با مردم کناره گرفتیم و از دوستی با آنها

مایوس شدیم و بدین طریق از مخالفت زمانه خلاصی یافتیم؛ تا آنجا که تعظیم و تحقیر و کارشکنی آنها پیش من یکسان گشت و در این راه آنچه را یکی از برادران من سروده بود به کار بستیم:

از سخن پُر دُر مکن همچون صدف هر گوش را قفل گوهرساز، یاقوت زمردپوش را
در جواب هر سؤالی حاجت گفتار نیست چشم بینا عذر می‌خواهد لب خاموش را
... چون احوال را بدین منوال دیدم، از مردم روزگار یک‌سره بریدم و شکسته‌خاطر در برخی نواحی منزوی گشتم و به عبادت پرداختم.^۲

۱. اشاره به حدیث نبوی: من کنت مولاه فهذا علی مولاه؛ هر کس من مولای اویم، پس علی نیز مولای اوست.

۲. الاسفار الاربعه، ج ۱، مقدمه.

خلوت‌گزینی و تفکرات و تأملات عمیق و طولانی و عبادت‌ها و ریاضت‌ها به تدریج عقل و جان صدرالدین را برای جهشی بلند در سپهر معرفت و حکمت مهیا ساخت. انوار حکمت بر او تابید و الطاف الهی پیوسته بر وی جاری گشت. اسرار و رموزی بر او آشکار شد که تا آن زمان آشکار نشده بود. وقتی آنچه را پیش از آن به برهان فرا گرفته بود از راه شهود قلبی به نحو برتر مشاهده کرد، پس از حدود ۱۵ سال بار دیگر به شیراز بازگشت. این بار، حاکم شیراز سرپرستی «مدرسه خان» را به او سپرد و او این مدرسه را به کانون اصلی علوم عقلی در ایران تبدیل کرد و واپسین دوره زندگی خود را یکسره وقف تعلیم و تألیف کتاب نمود. بالاخره، این بزرگ‌مرد عرصه حکمت و عرفان، در سال ۱۰۵۰ هجری قمری در هفتاد سالگی در راه بازگشت از سفر حج، در عراق درگذشت.^۲

محمدحسین هیکل، روزنامه‌نگار برجسته مصری در مصاحبه خود با امام خمینی علیه السلام، در اواخر سؤال‌های خود از ایشان پرسید: «چه شخصیت‌هایی، غیر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام (غیر از معصومین) شما را تحت تأثیر قرار داده و چه کتاب‌هایی به جز قرآن روی شما اثر گذاشته اند؟»

امام خمینی علیه السلام پاسخ داد: «این سؤال احتیاج به تأمل دارد و الان نمی‌توانم جواب بدهم اما شاید بتوان گفت در فلسفه، ملاصدرا، در کتب حدیث، کتاب کافی در کتب فقهی، کتاب جواهر...^۱»

تألیفات

ملاصدرا تألیفات متعددی دارد که همه آنها در جایگاه خود مهم و منشأ اثر بوده‌اند، مانند «الشواهد الربوبیه»، «تفسیر القرآن الکریم» و «المبدأ و المعاد». مهم‌ترین و مشهورترین اثر فلسفی ملاصدرا «الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة» می‌باشد که دایرة المعارف فلسفی ملاصدرا است. این کتاب که به «اسفار» مشهور است و در نه جلد به چاپ رسیده، با الهام از سفر چهار مرحله‌ای عارفان در چهار بخش اصلی تألیف و تنظیم شده است. عرفا معتقدند که سیر و سلوک انسان به سوی کمال و تارسیدن به کمال نهایی در چهار سفر انجام می‌شود:

سفر اول، سفر از خلق به حق (خدا): در این سفر سالک می‌کوشد از طبیعت و عوالم ماورای طبیعت عبور کند و به حق واصل شود و میان او و خدا حجابی نباشد. ملاصدرا، مباحث عمومی فلسفه را در بخش اول کتاب خود قرار داده است.

سفر دوم، سفر با حق و در حق: در این سفر سالک می‌کوشد به کمک خداوند، سیری در اسماء و صفات خداوند نماید.

ملاصدرا، نیز بعد از مباحث عمومی فلسفه به مباحث مربوط به توحید و صفات



کتاب الشواهد الربوبیه



کتاب الاسفار الاربعة

۱. همان.

۲. آن گونه که از اشعار داماد ایشان، فیاض لاهیجی، برمی‌آید و از مرحوم علم‌الهدی فرزند فیض کاشانی (نوه دختری ملاصدرا) نقل شده است، ملاصدرا در بصره رحلت می‌کند. بدن او را به نجف منتقل می‌کنند و در ایوان العلماء، نزدیک ضریح امیرالمؤمنین علیه السلام دفن می‌نمایند.

الهی می‌پردازد.

سفر سوم، سفر از حق (خدا) به سوی خلق، همراه با حق است. در این سفر سالک به سوی خلق باز می‌گردد در حالی که به حق توجه دارد و همه چیز را مظهر و جلوه او می‌یابد. ملاصدرا بخش سوم کتاب خود را به افعال خداوند و ربوبیت و حکمت الهی اختصاص داده است. سفر چهارم، سفر در خلق است با حق: در این سفر سالک می‌کوشد به کمک حق مردم را هدایت کند و آنها را نیز سالک راه حق نماید. ملاصدرا نیز بخش چهارم کتاب خود را به «علم النفس» و مراحل شکل‌گیری آن تا رسیدن به مرحله معاد اختصاص داده است.^۱

حکمت متعالیه

فلسفه‌ای که ملاصدرا بنیان گذاشت و آن را رسماً «حکمت متعالیه» نامید، نتیجه تکاملی دو مشرب گذشته، «فلسفه مشاء» و «فلسفه اشراق» و نیز انس دائمی وی با وحی الهی و قرآن کریم بود. به عبارت دیگر، در شخصیت وجودی ملاصدرا برهان عقلی و شهود قلبی و وحی قرآنی با هم الفت یافته و از این الفت، فلسفه‌ای برآمد که سرآمد فلسفه‌های قبل از خود می‌باشد. در عین حال، توجه داشته باشیم که بهره‌مندی ملاصدرا از عرفان و شهود یا وحی قرآنی، فلسفه او را از معیارهای پذیرفته شده در دانش فلسفه تهی نساخت و به عرفان یا کلام تبدیل نکرد؛ زیرا وی در مقام فیلسوف می‌داند که میزان و ملاک فلسفی بودن یک متن یا سخن، این است که اولاً هر مبحثی که طرح می‌کند، به موضوع فلسفه، یعنی وجود و مسائل بنیادی مربوط به آن، مربوط باشد و ثانیاً متکی بر عقل و استدلال عقلی باشد، نه شهود قلبی و بیان نقلی و قرآنی.

ایشان این اصل را در آثار فلسفی خود، به خصوص در اسفار، مراعات کرده و در هر موردی که از شهود یا وحی الهی بهره برده، از این دو منبع نه به عنوان پایه استدلال بلکه به عنوان تأیید و شاهد کمک گرفته است. پس، منابع حکمت متعالیه عبارت‌اند از:

- ۱ فلسفه مشاء، به خصوص اندیشه‌های مستدل و قوی ابن سینا؛
- ۲ حکمت اشراق، اندیشه‌های شیخ شهاب‌الدین سهروردی؛
- ۳ عرفان اسلامی، به خصوص اندیشه‌های محیی‌الدین عربی؛^۲
- ۴ تعالیم قرآن کریم و احادیث منقول از رسول خدا و ائمه اطهار علیهم‌السلام.

۱. الاسفار الاربعه، جلد ۱، صفحه «ف» مقدمه و مجموعه آثار استاد مطهری، جلد ۵، ص ۱۵۳.

۲. محیی‌الدین ملقب به «شیخ اکبر» که گاهی هم «ابن عربی» خوانده می‌شود، از عرفای قرن ششم و هفتم هجری است. او که نسبتش به حاتم طایی می‌رسد، در اندلس تولد یافت و بیشتر عمر خود را در مکه و سوریه گذراند. محیی‌الدین عرفان را وارد مرحله جدیدی کرد و بخش دوم عرفان، یعنی عرفان نظری را بنیان نهاد. او بیش از ۲۰۰ کتاب تألیف کرده که «فصوص الحکم» و «فتوحات مکیه» از جمله آنهاست.

عموم فیلسوفان و از جمله ابن سینا و ملاصدرا دربارهٔ مسائلی چون «اثبات وجود خدا»، «وجود روح» و «معاد و آیندهٔ جهان» سخن گفته‌اند؛ در حالی که می‌دانیم این مباحث در دین هم مطرح می‌شوند. آیا سخن گفتن فیلسوفان در این موارد، آنان را از فلسفه خارج نمی‌کند؟

اصول اولیة حکمت متعاله

فلسفهٔ ملاصدرا یا همان «حکمت متعالیه» دارای دستاوردهایی است که تا عصر وی یا اساساً کسی بدان نرسیده بود و ابتکار ایشان بود و یا به صورتی که ملاصدرا آنها را در کنار هم قرار داد و ترکیبی فراهم آورد، تا زمان او به وسیلهٔ فیلسوف دیگری انجام نپذیرفته بود. با توجه به گستردگی بحث و ضرورت طرح مقدمات مختلف برای تبیین این اصول، از بیان تفصیلی آنها می‌گذریم و به معرفی اجمالی برخی از این اصول بسنده می‌کنیم.

۱ اصالت وجود: این اصل، بنیادی‌ترین اصل فلسفی ملاصدراست که بر سایر مباحث فلسفی او اثر عمیق گذاشته و به آنها رنگ و بوی «اصالت وجودی» بخشیده است. به همین جهت گاهی فلسفه صدرایی را «فلسفهٔ اصالت وجودی» هم می‌خوانند.

«اصالت وجود» چیست؟ مقصود ملاصدرا از این اصطلاح چه بوده است؟

برای رسیدن به این مقصود، قدم‌های زیر لازم است:

اول: «اصالت»، در این بحث، به معنای «واقعی» است که در مقابل آن، ذهنی و غیرواقعی قرار دارد؛ مثل اینکه بگوییم آسمان یک امر واقعی است. پس مقصود ملاصدرا از وجود اصیل است، این است که وجود امر واقعی است. **دوم:** چه عواملی سبب شد که ملاصدرا این نظر را بدهد؟ در درس اول همین کتاب خواندیم که ابن سینا در حدود شش قرن پیش نظر داد که ما از هر شیء خارجی که می‌بینیم، دو مفهوم «هستی» و «چیستی» یا وجود و ماهیت را به دست می‌آوریم؛ مثلاً مفهوم «انسان» که یک ماهیت است و «بودن» (یا همان وجود). **سوم:** این دو مفهوم، غیر یکدیگرند. یعنی دو مفهوم متغایر و متفاوت‌اند. مثل «انسان» و «بشر» نیستند که فقط دو لفظ هستند، اما مفهوماً یکی‌اند.

چهارم: بعد از ابن سینا و گذشت سالیان، برخی فلاسفه این سؤال را مطرح کردند که: حال که آن شیء خارجی که منشأ پیدایش دو مفهوم متغایر در ذهن ما شده، یکی است، این یک شیء واقعاً و حقیقتاً مصداق کدام یک از این دو مفهوم است؟ «وجود» یا ماهیت؟

پنجم: برخی از فیلسوفان، از جمله میرداماد که استاد ملاصدرا بود، گفتند آن امر واقعی خارجی مصداق ماهیت است؛ یعنی آنچه واقعی است، ماهیت است نه وجود. پس «اصالت» با ماهیت است و وجود، صرفاً یک مفهوم انتزاعی ذهنی است. اذهان عادی هم این نظر را بهتر می‌پسندید؛ آری این «انسان» (همان ماهیت) است که واقعی است، نه وجود!

کسانی از فلاسفه که این نظر را پذیرفتند «اصالت ماهیتی» نامیده شدند. شاگرد قدرتمند میرداماد، که اکنون فیلسوفی پخته شده بود و در برابر هر مسئله و سؤالی به ژرفاها سیر می‌کرد و گوهرهای گرانبهای معرفت را از اعماق اقیانوس‌ها بیرون می‌آورد، با کمال تواضع و فروتنی نسبت به استاد، نظری دیگر ابراز کرد و گفت از میان این دو مفهوم، «وجود» است که اصیل و واقعی است و واقعیت خارجی، ما به‌ازاء و مصداق وجود است. پس وجود اصالت دارد، نه ماهیت. البته، درک و پذیرش آن در ابتدا بسی دشوار بود.

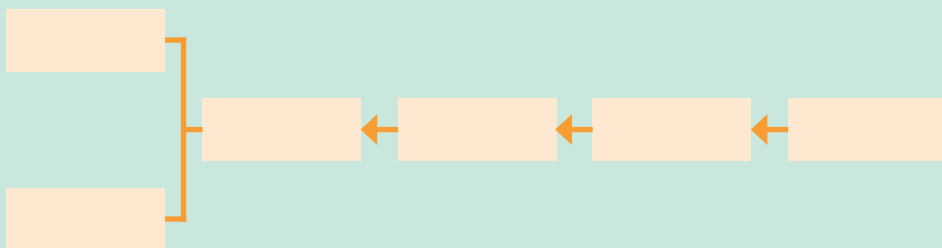
او می‌گفت: آنچه ما در خارج می‌یابیم، از آسمان و درخت و آب تا حیوان و انسان، همه مصداق وجودند؛ البته وجودهایی متفاوت و با نقص و کمالات متفاوت. ذهن انسان، وقتی به این وجودهای متفاوت نظر می‌کند، متناسب با تفاوت‌ها و خصوصیات هر کدام از آنها، تصورات و مفاهیمی از قبیل آسمان، درخت، آب، حیوان و انسان انتزاع می‌کند و آن وجودها را به این تصورات و مفاهیم، نام‌گذاری می‌کند و از هم متمایز می‌سازد و الاً آنچه در خارج است، وجود است. بنابراین، جهان، چیزی جز «وجود» و حقیقت وجود نیست.

وجود اندر کمال خویش جاری است تعین‌ها امور اعتباری است^۱

تکمیل نمودار

نمودار زیر یک سیر را نشان می‌دهد؛ آن را کامل کنید:

یک واقعیت و دو مفهوم – دو نظر – اصالت وجود – تمایز دو مفهوم – کدام واقعی؟ – اصالت ماهیت



۱. دیوان گلشن راز شیخ محمود شبستری.

سعدی در بوستان چنین می‌سراید:

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست
بر عارفان، جز خدا هیچ نیست
توان گفتن این با حقایق‌شناس
ولی خرده گیرند اهل قیاس
که پس آسمان و زمین چیستند
بنی‌آدم و دام و دد کیستند
پسندیده پرسیدی ای هوشمند
بگویم گر آید جوابت پسند
که هامون و دریا و کوه و فلک
پری، آدمی‌زاد و دیو و ملک
همه هر چند هستند از آن کم‌ترند
که با هستیش نام هستی برند
عظیم است پیش تو دریا به موج
بلند است خورشید تابان به اوج
ولی اهل صورت کجا پی برند
که ارباب معنا به مُلکی درند
که گر آفتاب است، یک ذره نیست
و گر هفت دریاست یک قطره نیست
چو سلطان عزت علم بر کشد
جهان سر به جیب^۱ عدم در کشد

۲ وحدت حقیقت وجود: بنیان دوم فلسفه صدرایی «وحدت وجود» است. او می‌گوید هستی یک حقیقت و یک واحد حقیقی بیش نیست. آنچه از کثرت در جهان مشاهده می‌کنیم، به معنای وجودهای مختلف و متکثر نیست، بلکه معنای دیگری دارد.

برای رسیدن مقصود ملاصدرا، در اینجا هم دو قدم باید برداریم:

اول: همه ترجیع‌بند شاعر بزرگ، هاتف اصفهانی را شنیده‌ایم که در آخر هر ترجیع می‌گوید:

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

این ترجیع‌بند هاتف یک ترجیع‌بند عرفانی است و عقیده عرفا را در «وحدت وجود» به تصویر ادبی می‌کشد. عارفان از دیرباز معتقد بودند که هستی یکی است و یک حقیقت است و کثرت‌های جهان اصالت ندارند. آنان که این حقیقت را از طریق شهود عرفانی به دست آورده بودند، برای اثبات نظر خود کمتر به استدلال متوسل می‌شدند و بیشتر از طریق تمثیل و تشبیه به دیگران می‌رساندند. آنان می‌گفتند نسبت حقیقت وجود به این کثرت‌هایی که می‌بینیم، مانند نسبت آب دریا به امواج است. این امواج فراوان که مرتب می‌آیند و می‌روند و گاه از بزرگی و عظمت آنها هم یاد می‌کنیم، چیزی جز همان آب نیستند که این گونه چین و شکن پیدا کرده و خود را بر صخره‌ها می‌کوبد.

درخت و انسان و خورشید و جمله این امور گوناگون، از خود هویتی و وجودی ندارند، صرفاً آن آب و سایه‌های آن حقیقت‌اند.

دوم: ملاصدرا که خود از عارفان برجسته بود و این وحدت را خود نیز شهود کرده بود، می‌خواست که این حقیقت را با برهان فلسفی نیز اثبات نماید و به دیگران برساند. رسیدن به اصالت وجود، راه او را برای استدلال بر «وحدت وجود» باز و هموار کرد و دریافت که تا اثبات فلسفی وحدت وجود، قدمی کوتاه مانده است.

قدم سوم که همان قدم کوتاه است، نکته‌ای است که ما آن را در همان درس اول آموخته بودیم. در آن درس، بعد از اینکه دانستیم از هر واقعیتی دو مفهوم به دست می‌آوریم: وجود و ماهیت؛ دانستیم که مفهوم ماهیت، در هر شیئی با شیء دیگر متفاوت است؛ یکی اسب است، دیگری درخت است، سومی گربه است و همین‌طور. اما مفهوم وجود در همه اشیا یکی است. یعنی مفهوم وجود، مشترک میان همه اشیا است.

۱. جیب: گریبان.

ملاصدرا این نکته را با اصل اصالت وجود تلفیق کرد و گفت: حال که واقعیت اصالت با وجود است، نه ماهیت و وجود هم امر مشترک و واحد همان اشیا است، پس حقیقت، یکی بیش نیست و جایی برای تکثر واقعی در عالم وجود ندارد.

اکنون ملاصدرا با سلوک عقلی و استدلالی خود به همان حقیقتی رسیده بود که عارفان با شهود دیده بودند و به زبان زیبایی شعر می سرودند که:

حُسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آئینهٔ اوهام انداخت
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام انداخت^۱

و برتر و بالاتر از آن، اکنون او به مرتبه‌ای از مراتب بلند معانی آیاتی از قرآن کریم، از جمله این آیه دست یافته بود که می فرمود: «همو هم اول است و هم آخر هم ظاهر است و هم باطن و او به هر چیزی علیم است»^۲.

البته همچنان این سؤال باقی می ماند که: اگر حقیقت یکی است، بالاخره این کثرت‌ها، گرچه در همان حدّ موج و سایه باشد، از کجا نشئت می گیرد؟ پاسخ این سؤال را در دستاورد سوم فلسفهٔ صدرایی دنبال می کنیم.

۳ مراتب داشتن وجود: دستاورد سومی که در اینجا از آن یاد می کنیم، تبیین دقیق تعدد و تکثر در عالم است. از نظر ملاصدرا، با اینکه هستی یک حقیقت واحد است، اما این حقیقت واحد، دارای درجات، مراتب و شدت و ضعف است.

در مقام تشبیه، این حقیقت واحد، مانند یک کانون نور درخشان است که اشعهٔ آن به میزانی که از کانون دور می شوند، ضعیف و ضعیف تر می شوند و همین اختلاف در شدت و ضعف، سبب تمایز آنها از یکدیگر و پیدایش کثرت در جهان می گردد؛ یعنی ما در اینجا یک حقیقت به نام «نور» داریم که در مرتبه‌ای قوی و در مرتبه‌ای ضعیف است. نور قوی نور است، نور ضعیف هم نور است. نور قوی از همان جهت که نور است قوی است و نور ضعیف هم از همان جهت که نور است ضعیف است. چنین نیست که نور قوی با چیز دیگری غیر از نور ترکیب شده باشد و قوی شده باشد و یا اینکه نور ضعیف با چیز دیگری، مثلاً تاریکی ترکیب شده و ضعیف شده باشد، زیرا اصولاً تاریکی چیزی نیست، همان نبودن نور است^۳. وجود نیز که حقیقت واحدی است، در تجلّیات و ظهورات خود دارای مراتبی

۱. لسان الغیب، حافظ شیرازی.

۲. «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیء علیم» (حدید، ۳) (رجوع شود به تفسیر القرآن الکریم تألیف ملاصدرا، تفسیر سورة الحدید).

۳. صدر المتألّهین رساله‌ای در تفسیر آیهٔ «نور» دارد. آیهٔ نور، آیهٔ ۳۵ سورة نور می باشد که ابتدای آن با این عبارت شروع می شود «الله نور السماوات و الارض...» وی در این رساله توضیح می دهد که مقصود از «نور» در این آیه، نمی تواند نور حسی و ظاهری باشد. لذا می کوشد حقیقت نور بودن خدا و رابطهٔ آن با مخلوقات را توضیح دهد و تبیین کند.

می‌شود و هر مرتبه‌ای از وجود، به میزان درجهٔ وجودی خود، ظهور آن حقیقت واحد و یگانه است.
 در هزاران جام گوناگون، شرابی بیش نیست گرچه بسیارند انجُم، آفتابی بیش نیست
 گرچه برخیزد ز آب بحر، موجی بی‌شمار کثرت اندر موج باشد، لیک آبی بیش نیست^۱

بدین ترتیب، در فلسفهٔ صدرایی، «وجود» که محور فلسفهٔ مشایی بود و «نور» که اساس فلسفهٔ اشراقی بود به هم می‌رسند و یکی می‌شوند و یک معنا و هویت می‌یابند.

به کار ببندیم

۱ با تکمیل جدول زیر ویژگی‌های سه مکتب فلسفی مشاء و اشراق و متعالیه را بیان کنید.

متعالیه	اشراق	مشاء

۲ چگونه حکمت متعالیه توانست حکمت مشاء و حکمت اشراق را به یکدیگر نزدیک نماید؟

۳ آیا می‌توان دو عبارت «مراتب داشتن حقیقت وجود» و «وحدت حقیقت وجود» را در یک عبارت «وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت» جمع کرد؟

برای مطالعهٔ بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱ شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا، سید جلال‌الدین آشتیانی، بوستان کتاب.
- ۲ مردی در تبعید ابدی، نادر ابراهیمی، انتشارات فکر روز.
- ۳ صدرالمآلهین و حکمت متعالیه، سید حسین نصر، ترجمه حسین سوزنجی، دفتر پژوهش و نشر سپهروردی.
- ۴ روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی، حمید پارسانیا.
- ۵ مجموعه آثار استاد مطهری، جلد‌های ۵، ۶، ۹ و ۱۰، انتشارات صدرا.
- ۶ نظام حکمت صدرایی، عبدالرسول عبودیت، مؤسسه پژوهشی و آموزشی امام خمینی.
- ۷ تاریخ فلسفه اسلامی، زیر نظر سید حسین نصر، جلد سوم، انتشارات حکمت.
- ۸ اصول فلسفهٔ اسلامی جلد دوم، حسین غفاری، انتشارات حکمت.
- ۹ وحدت وجود در حکمت متعالیه، حسین سوزنجی، انتشارات امام صادق علیه السلام.
- ۱۰ حکمت متعالیه و تفکر فلسفی معاصر، رضا اکبری‌ان، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

۱. دیوان شمس‌الدین محمد مغربی.

حکمت معاصر

اگر از حدود صد سال قبل تاکنون را دورهٔ معاصر تلقی کنیم، می‌توانیم بگوییم که این دوره یک تفاوت عمده با دوره‌های قبل دارد. این تفاوت عمده، همان ورود فلسفه‌های جدید اروپا به جهان اسلام و از جمله، به کشور ما می‌باشد.

در برخی درس‌های کتاب یازدهم مانند درس تاریخچهٔ معرفت‌شناسی و نیز درس خدا در فلسفه (۱) و عقل در فلسفه (۱) با اندیشه‌های برخی فیلسوفان دورهٔ جدید اروپا، مانند دکارت، هیوم، کانت و آگوست کنت آشنا شدیم و دانستیم که در چند قرن اخیر مکاتب فلسفی متعددی در اروپا شکل گرفت و توسعه یافت و به تدریج از مرزهای اروپا فراتر رفت و به همهٔ جوامع، از جمله، جوامع اسلامی وارد شد و بازار مباحث فلسفی را وارد مرحلهٔ جدیدی کرد.

این ورود فکری و فلسفی که در ایران، با آغاز نهضت مشروطه به صورت گسترده‌ای شروع شده بود، تا به امروز ادامه یافت و کتاب‌های فلسفی فیلسوفان بزرگ اروپایی به زبان فارسی ترجمه شد، دانشجویانی برای آشنایی با فیلسوفان و مکاتب فلسفی اروپایی به آنجا رفتند، رشته‌های تحصیلی مربوط به فیلسوفان اروپایی در دانشگاه‌های ایران تأسیس شد و به تدریج اساتیدی وارد آموزش فلسفه شدند که متخصص در تحلیل و تبیین نظرات فلسفی یک یا چند فیلسوف مشهور و بزرگ اروپایی بودند.

ذکر نمونه

آیا می‌توانید برخی جریان‌های فلسفی در اروپا را که در صد سال اخیر وارد ایران شده و طرفدارانی پیدا کرده‌اند، نام ببرید؟

.....

دو نکته

قبل از معرفی فیلسوفان بزرگ این عصر، لازم است به دو نکته توجه کنیم:

نکته اول: پس از سقوط دولت صفویان (که دوره ظهور فیلسوفان بزرگی مانند ملاصدرا بود)، نابسامانی‌هایی ایران را فرا گرفت که تامت‌های طولانی ادامه یافت. این نابسامانی‌ها، حیات علمی و فرهنگی را به شدت ضعیف کرد و همه علوم، از جمله فلسفه را از رونق انداخت. لذا با اینکه در این ایام چند فیلسوف نام آشنا^۱ به تدریس فلسفه اشتغال داشتند، اما حیات فلسفی از شادابی چندانی برخوردار نبود. در اواخر حکومت قاجار که یک جنبش فکری و اجتماعی در ایران شکل گرفت و در حوزه فرهنگ نیز جنب و جوشی پدیدار شد، مسئله‌های فکری و فلسفی جدیدی نیز مطرح گردید که زمینه را برای حیات مجدد فلسفه فراهم کرد.

نکته دوم: با اینکه در این دوره فلسفه‌های اروپایی وارد ایران شد و توجه علاقه‌مندان را به خود جلب کرد، اما از آنجا که ایران در یک دوره طولانی مهد فلسفه بود و مکتب‌های بزرگ فلسفی، مانند مکتب مشاء و اشراق و متعالیه در آن رونق داشت، برخورد فیلسوفان ایرانی با فلسفه‌های اروپایی بدین صورت بود که تلاش کردند با بهره گرفتن از ذخیره ارزشمند فلسفی خود، فلسفه‌های جدید اروپایی را بفهمند و ارزیابی کنند.

از این رو تلاش کردند بار دیگر تدریس فلسفه را که به رکود گراییده بود، احیا کنند و رونق بخشند و دوستداران فلسفه را با اندیشه‌های فیلسوفانی چون فارابی، ابن سینا، خواجه نصیر و ملاصدرا آشنا نمایند. آنان در همان حال می‌کوشیدند با بازسازی و نوسازی ذخایر فلسفی گذشته، فلسفه‌ای غنی‌تر و پربارتر که ناظر به مسئله‌های روز جامعه باشد، عرضه نمایند. کانون اصلی این فعالیت‌ها دو شهر قم و تهران بود. در شهرهای اصفهان و مشهد نیز حلقه‌های درسی در فلسفه تشکیل می‌شد و طالبان فلسفه در آن حلقه‌های درس حضور می‌یافتند. میرزا جهانگیرخان قشقایی، ابوالحسن شعرانی، میرزاهمدی آشتیانی، میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، محمدمهدی الهی قمشه‌ای، سید محمد کاظم عصار، آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی و بالاخره،



میرزاهمدی آشتیانی در سال ۱۳۰۶ ه.ق. در تهران متولد شد و در سال ۱۳۷۰ ه.ق. وفات یافت. وی در فقه، فلسفه، ریاضیات و طب قدیم استاد بود. ایشان در تهران به تدریس حکمت و عرفان اشتغال داشت. «اساس التوحید» و «حاشیه بر اسفار» از آثار مهم اوست.

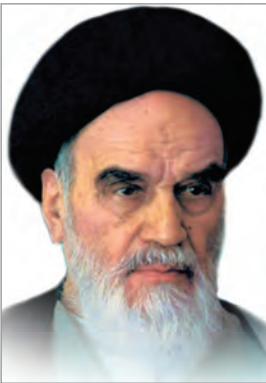


ابوالحسن شعرانی معروف به علامه شعرانی در سال ۱۲۸۱ ه.ش در تهران متولد شد. او شاگرد برجسته میرزاهمدی آشتیانی بود. وی فیلسوف و عارفی بزرگ بود که در کلام، ریاضی، نجوم و تفسیر تبخّر داشت. علاوه بر فارسی و عربی، با زبان‌های انگلیسی و فرانسوی آشنا بود. وی در سال ۱۳۵۲ ه.ش درگذشت.

۱. مانند حاج ملاهادی سبزواری (۱۲۸۹ - ۱۲۱۲)، قاضی سعید قمی (۱۱۰۳ - ۱۰۴۹)، ملا علی نوری مازندرانی (وفات: ۱۲۴۶)، آقا علی زنوزی (۱۳۰۷ - ۱۲۳۴) و آقا محمدرضا حکیم قمشه‌ای (۱۳۰۶ - ۱۲۴۱).



محمد مهدی الهی قمشه‌ای در سال ۱۲۸۰ ه. ش در شهرضا متولد شد. حکمت و عرفان تدریس می‌کرد. ترجمه قرآن وی هم‌اکنون هم مشهور است. این استاد بزرگ کتاب‌های فراوانی تألیف کرده است، مانند: حکمت الهی، شرح فصوص فارابی و فلسفه معلم تانی... وی در سال ۱۳۵۲ ه. ش وفات یافته است.



شهید مطهری که از محضر درس فلسفی و اخلاقی امام خمینی ره استفاده کرده بود، با ذکر خاطره آن سال‌ها می‌گوید: «... قلم بی‌تابی می‌کند که به پاس دوازده سال فیض‌گیری از محضر آن استاد بزرگوار و به شکرانه بهره‌های روحی و معنوی که از برکت نزدیک بودن به آن منبع فضیلت و مکرمت کسب کرده‌ام، اندکی از بسیار را بازگو کنم...»

امام خمینی ره و علامه طباطبایی از استادان برجسته فلسفه در عصر حاضر به‌شمار می‌آیند. این گروه از فلاسفه تعداد زیادی شاگرد تربیت کردند که فرهنگ فلسفی را در جامعه گسترش دادند و کتاب‌های متعددی تألیف کردند. برخی از این شاگردان هم‌اکنون نیز در قید حیات‌اند و از استادان برجسته فلسفه در عصر حاضر به‌شمار می‌روند.

حکیم و عارف مجاهد

همگان امام خمینی ره را به عنوان رهبری‌کننده یک انقلاب مذهبی در قرن چهاردهم هجری می‌شناسند. اما کمتر کسی می‌داند این مرد مجاهد که در دوره کهنوت یک انقلاب بزرگ را رهبری کرد، در دوره جوانی و در طی حدود ۲۰ سال مهم‌ترین و مشکل‌ترین کتاب‌های فلسفی و عرفانی، مانند اسفار ملاصدرا و شفا ابن سینا را تدریس می‌کرده است.

امام خمینی در سال ۱۲۸۱ ه. ش. در خمین متولد شد. در همان کودکی و نوجوانی علوم مقدماتی را آموخت و برای آموختن فلسفه و عرفان به حضور استادان بزرگ آن زمان، از جمله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی و آیت‌الله شیخ محمد علی شاه‌آبادی رسید. آیت‌الله شاه‌آبادی بزرگ‌مردی است که در شکل‌گیری شخصیت امام خمینی در ابعاد گوناگون فلسفی و عرفانی و اجتماعی نقش اساسی داشته است. رابطه امام خمینی با ایشان از رابطه شاگردی و استادی فراتر بود و امام خمینی او را مراد و محبوب خود می‌شمرد.

امام خمینی در شرایطی تدریس فلسفه را در حوزه‌ها آغاز کرد که بسیاری از بزرگان به شدت با تدریس فلسفه و به خصوص فلسفه صدرایی مخالف بودند و آن را فلسفه‌ای ضد دینی می‌دانستند. به همین جهت حلقه درس ایشان اختصاص به شاگردان نزدیک داشت و علنی نمی‌شد.^۱

قدرت علمی ایشان به گونه‌ای بود که در همان سنین جوانی کتاب‌هایی مانند اسفار ملاصدرا را تدریس می‌کردند و در همان سنین کتاب‌های ارزنده‌ای در مباحث عرفانی تألیف کردند، مانند «تعلیقات به شرح فصوص الحکم»، «شرح

۱. محقق بزرگ فلسفه، آقای دکتر مهدی حائری یزدی می‌گویند بعد از اینکه آقای خمینی کتاب منظومه سبزواری را برای ما تدریس کرد، ما با دو سه نفر از رفقا آموختن کتاب اسفار را نزد ایشان شروع کردیم و این تدریس ده سال طول کشید. (نامه فرهنگ، شمار ۱۷، ص ۱۰۴؛ پژوهشنامه متین، شماره ۱، ص ۳۸۴)

بر مصباح الانس»، «مصباح الهدایه»، «اراده و طلب»، «شرح دعای سحر»، «سرالصلوة» و «آداب الصلوة».

از استادان بزرگ فلسفه که در درس حضرت امام حاضر می شدند، نقل است که آن بزرگوار در تفکر فلسفی نبوغ خاصی داشتند و در تدریس حکمت متعالیه، بسیاری از مباحث صدر المتألهین را با بیانی بی نظیر تفسیر عرفانی می کردند.^۱

برای مطالعه

یک سؤال: آیا فلسفه صدرایی در دنیای صنعتی امروز می تواند کارایی داشته باشد و مبنای عمل و سبک زندگی ما قرار بگیرد؟

این یک سؤال بسیار مهم است که به نظر می رسد با توجه به شیوه زندگی امام خمینی، در همین جا می توان به آن پاسخ داد. این پاسخ در چند بند، به صورت زیر تنظیم شده است:

۱ امام خمینی که تا حدود چهل سالگی به تدریس فلسفه و عرفان اشتغال داشت و مدرس درجه اول فلسفه صدرایی و عرفان محیی الدین عربی بود، از این سن (یعنی از حدود سال ۱۳۲۸) به بعد وارد تدریس فقه شد و به عنوان یک فقیه شناخته گردید و پس از چندی (یعنی حدود سال ۱۳۴۱) رهبری یک نهضت اجتماعی بزرگ را بر عهده گرفت که در سال ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و حدود ده سال نیز حکومتی را که خود در تأسیس آن نقش اساسی داشت، رهبری می کرد.

۲ این نهضت اجتماعی در حالی توسط ایشان پایه گذاری شد و به موفقیت رسید که دو جریان مهم فکری که از غرب و اروپا نشئت می گرفت، در ایران نفوذ فراوانی داشتند، یک جریان وابسته به شوروی آن روز بود که مارکسیست بودند و ده ها انقلاب را در دنیا رهبری کرده بودند، دیگری وابسته به نظام سرمایه داری و آمریکا و اروپا بودند که بیشتر رسانه های اجتماعی و دانشگاهی را در اختیار داشتند. پیروزی نهضت امام خمینی در برابر این دو جریان که به معنی روی آوردن اقشار مختلف مردم، به خصوص دانشجویان و جوانان به آن بود، خود بیان کننده کارآمدی

۱. برای اطلاع بیشتر درباره سوابق علمی و تحصیلی امام خمینی به مقدمه کتاب «تقریرات فلسفه امام خمینی» جلد اول مراجعه شود.





امام خمینی در سرودن اشعار عرفانی ذوق فراوانی داشت. یکی از اشعار زیبای او ترجیع بندی است با نام «نقطه عطف» که قسمت اول ترجیع بند را در اینجا می آوریم:

خُم را بگشا به روی مستان
ببزار شو از هواپرستان
از من بپذیر رمز مستی
چون طفلِ صبور، دردبستان
آرام ده گلِ صفا باش
چون ابر بهار در گلستان
تاریخچه جمال او شو
بشنو خبر از هزاردستان^۱
بردار پیاله و فروخوان
بر می زدگان و تنگدستان
ای نقطه عطفِ راز هستی
برگیر زدوست جام مستی

اندیشه های امام خمینی و یاران ایشان در دوره معاصر است.

۳ اندیشه امام خمینی و یاران ایشان البته از ابعاد مختلفی تشکیل می شود که تک تک آن ابعاد با هم یک منظومه فکری را بنا می کنند. تمام این ابعاد، با هم هماهنگ هستند و تکمیل کننده یکدیگر می باشند. یک بُعد از این منظومه، بُعد اندیشه های فلسفی آنهاست که این بُعد به اندازه خود در این نهضت اجتماعی نقش داشته است. اما همان طور که در درس فلسفه و سبک زندگی سال یازدهم خواندیم، از آنجا که اندیشه های فلسفی هر شخص و هر جریان اجتماعی، شامل اساسی ترین اندیشه های یک فرد و جریان است، از سایر ابعاد فکری تأثیر گذاری جدی تر و عمیق تری دارد.

۴ ما از همین نهضت اجتماعی می توانیم نتیجه بگیریم که منظومه فکری این نهضت و از جمله، بعد فلسفی آن، می تواند در دنیای امروز نقش آفرینی کند و کارآمد باشد. اما این کارآمدی به معنای یک کارآمدی بی قید و شرط نیست، بلکه ادامه کارآمدی، مشروط به تلاش های علمی و فلسفی متفکران جامعه و علاقه مندان به این منظومه فکری است. همان طور که یاران امام خمینی در طول نهضت اجتماعی وی یک جهاد علمی و فکری به وجود آوردند و هزاران کتاب عمیق و مؤثر تألیف کردند، امروز نیز اگر متفکران و اندیشمندان جامعه بتوانند برای مسئله های جدید فکری و فرهنگی پاسخ های مؤثر ارائه دهند، می توانند به ادامه کارایی آن منظومه فکری کمک نمایند.

۵ امام خمینی نه تنها در ابتدای نهضت اجتماعی خود به قدرت و توانمندی فلسفه اسلامی برای حل مشکلات فلسفی دوره معاصر ایران اعتقاد کامل داشت، بلکه در سال آخر عمر خود در نامه ای که به رهبر کشور شوروی نوشت، راه نجات از بحران فکری و فرهنگی و اجتماعی عصر حاضر در جهان را در بازگشت به دین دانست و صراحتاً از رهبر شوروی خواست که اندیشمندان کشورش به مطالعه آثار ابن سینا، سهروردی، ملاصدرا و محیی الدین عربی بپردازند و با درک عمیق اندیشه این بزرگان راه های بیرون رفتن از بحران عصر حاضر را به دست آورند.^۱

۱. هزاردستان: بلبل

۱. مراجعه شود به نامه امام خمینی به گورباچف، آخرین رئیس جمهور شوروی.

تربیت شاگردان

امام خمینی که می‌دانست هر حرکت فکری و فرهنگی و یا انقلاب اجتماعی نیازمند یاران همفکر و همراه است، تلاش کرد که طلاب مستعد و نواندیش را تحت تربیت فکری و عملی خود قرار دهد و آنان را آماده ورود به فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی نماید. این طلاب بعدها به شخصیت‌های درجه اول حوزه تبدیل شدند، معمولاً در علوم عقلی و فلسفه متبحر بودند و مسائل فکری روز را می‌دانستند و برای ایجاد یک تحول فکری و فرهنگی پیش قدم بودند.

برای مطالعه

برخی از شخصیت‌هایی که بیشتر در درس‌های فلسفی و عرفانی ایشان حضور داشتند، عبارت‌اند از: سیدجلال‌الدین آشتیانی، مهدی حائری یزدی، سید مصطفی خمینی (فرزند امام خمینی)، عباس زریاب خویی، سیدعزالدین زنجانی، سید رضا صدر، سید محمدعلی قاضی طباطبایی، سید عبدالغنی اردبیلی، سید کاظم مرعشی و مرتضی مطهری.^۱

شهید مطهری از آن روزها چنین یاد می‌کند:

«پس از مهاجرت به قم، گمشده خود را در شخصیتی دیگر یافتیم. همواره مرحوم آقا میرزا مهدی^۲ را به علاوه برخی مزایای دیگر در این شخصیت می‌دیدم، فکر می‌کردم که روح تشنه‌ام از سرچشمه زلال این شخصیت سیراب خواهد شد. اگرچه در آغاز مهاجرت به قم هنوز از مقدمات فارغ نشده بودم و شایستگی ورود به دانش‌های عقلی (فلسفه) را نداشتیم، اما درس اخلاقی که به وسیله شخصیت محبوبم در هر پنجشنبه و جمعه گفته می‌شد و در حقیقت، درس معارف و سیر و سلوک بود، نه اخلاق به مفهوم خشک علمی، مرا سرمست می‌کرد. بدون هیچ اغراق و مبالغه‌ای این درس مرا آن‌چنان به وجد می‌آورد که تا دوشنبه و سه‌شنبه هفته بعد خود را شدیداً تحت تأثیر آن می‌یافتم. بخش مهمی از شخصیت فکری و روحی من در آن درس و سپس در درس‌های دیگری که در طی دوازده سال از آن استاد الهی فرا گرفتم انعقاد یافت و همواره خود را مدیون او دانسته و می‌دانم. راستی که او «روح قدس الهی بود».^۳

۱. تقریرات درس فلسفه امام خمینی، ج ۱، ص پانزده مقدمه.

۲. آقا میرزا مهدی شهیدی (رضوی) مدرس فلسفه در مشهد بود که شهید مطهری در نوجوانی آرزو می‌کرد نزد وی فلسفه بخواند. اما به علت مهاجرت به قم موفق به شاگردی ایشان نشد.

۳. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۴۴۱.

حکیم بزرگ دوره معاصر



استاد علامه سید محمد حسین طباطبایی بزرگ‌ترین شخصیت فلسفی معاصر و وارث حکمای بزرگ اسلامی است.

ایشان در سال ۱۲۸۱ هجری شمسی در تبریز متولد شد و در همان شهر مقدمات دانش را آموخت. در سال ۱۳۰۴ برای ادامه تحصیل به نجف اشرف رفت به محضر استادان بزرگ راه یافت و با همتی بلند، در تحصیل مدارج عالی علم در فقه، فلسفه، کلام، ریاضیات و برخی علوم دیگر گام نهاد. خود ایشان می‌نویسد:

«در اوایل تحصیل علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتیم. از این رو، هر چه می‌خواندم نمی‌فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذشت. پس از آن، به یک باره عنایت خدایی دامن گیرم شد و مرا عوض کرد و در خود یک نوع شیفتگی و بی‌تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم؛ به طوری که از همان روز تا پایان تحصیل، که تقریباً هجده سال طول کشید، هرگز نسبت به تعلیم و تفکر، درک خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش کردم و بساط معاشرت با غیر اهل علم را به کلی برچیدم... بسیار می‌شد (به ویژه در فصل بهار و تابستان) که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می‌گذراندم و همیشه درس فردا را شب پیش مطالعه می‌کردم و اگر اشکالی پیش می‌آمد، با هر خودکشی‌ای بود، [آن را] حل می‌کردم. وقتی که در درس حضور می‌یافتیم، از آنچه استاد می‌گفت قبلاً آگاه بودم و هرگز اشکالی پیش استاد نبردم.»

در سال ۱۳۰۴ برای ادامه تحصیل به نجف اشرف مهاجرت کرد و به محضر استادان بزرگ راه یافت و به تدریج در فقه، اصول، ریاضیات و فلسفه به مرحله استادی رسید.

در عرفان و اخلاق به خدمت عارف بزرگ، میرزا علی آقا قاضی رسید و مراتب عالی سیر و سلوک را طی کرد و از شاگردان ممتاز ایشان شد. استاد، هرگاه از تهذیب نفس و سیر و سلوک معنوی سخنی به میان می‌آمد، اظهار می‌کرد که ما هر چه داریم از مرحوم قاضی داریم، ایشان حتی روش تفسیری خود را که روش تفسیر قرآن به قرآن است، از مرحوم قاضی آموخته بود.

در همان اوایل ورودم به نجف اشرف، روزی در منزل نشسته بودم و به آینده خود می‌اندیشیدم. ناگهان کسی در خانه را زد... داخل منزل شد... و به من گفت: کسی که برای تحصیل به نجف می‌آید، شایسته است به فکر تهذیب و تکمیل نفس هم باشد و از خود غافل نماند.

این عالم پرهیزکار، عارف عالی‌قدر میرزا علی آقا قاضی است که بسیاری از علما و عارفان عصر حاضر شاگرد او بوده‌اند.

❖❖❖ اقدامات علمی و فرهنگی

علامه طباطبایی در سال ۱۳۲۵ برای تدریس علوم دینی به قم مهاجرت می‌کند. در ابتدای ورود به قم، به بررسی شرایط علمی و نیازهای فکری و فرهنگی قم می‌پردازد و مشاهده می‌کند که:

اولاً: اندیشه‌های جدید و مکتب‌های فلسفی که از اروپا به ایران آمده، به خصوص تفکرات ماتریالیستی و مکتب مارکسیسم، در حال گسترش است.

ثانیاً: حوزه‌های علمیه آمادگی لازم برای مواجهه با این افکار و اندیشه‌ها را ندارد و تدریس فلسفه و مباحث فلسفی که می‌تواند زمینه نقد و ارزیابی مکاتب و اندیشه‌های جدید را فراهم کند، همچنان اندک است و مورد استقبال قرار نمی‌گیرد و در برنامه درسی طلاب جایگاهی ندارد. پس از بررسی شرایط حوزه و اوضاع فرهنگی ایران، ایشان اقدامات زیر را آغاز کرد و با پشتکار بی‌مانندی با وجود همه مشکلات، آن اقدامات را ادامه داد و به نتیجه رساند، از جمله اینکه:

۱ تدریس فلسفه، ناظر بر مسائل روز فلسفی؛ ایشان علاوه بر تدریس شفاهی

ابن سینا و اسفار ملاصدرا، تصمیم گرفت یک دوره فلسفه اسلامی را به سبکی که مسائل روز در آن طرح شده باشد، تألیف کند. به همین منظور کلاسی تشکیل داد که طلاب برجسته و آشنا به مسائل در آن شرکت می‌کردند و مکتب‌های فلسفی و به خصوص مارکسیسم که در آن ایام رونق داشت مورد نقد و بررسی قرار می‌گرفت. حاصل این جلسات کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» است که شامل متن اصلی و پاورقی‌های توضیحی است. متن را علامه طباطبایی نوشته است و پاورقی‌ها را استاد شهید مطهری که در آن جلسات حضور داشته، به اصل مباحث افزوده است. این کتاب در روشن کردن افکار طلاب و دانشجویان و دانش پژوهان نقشی تعیین کننده داشت.

علامه و مطهری در این کتاب نشان دادند که می‌توان از ذخیره فلسفی صدرائی بهره گرفت و متناسب با مهم‌ترین مسئله‌های فلسفی روز مجموعه‌ای تألیف کرد که پاسخگوی نیازهای ما در همین عصر باشد.

ویژگی دیگر این کتاب که تا آن روز در حوزه فلسفه در ایران سابقه نداشت، نگاه تطبیقی به فلسفه بود، علامه و استاد مطهری در این کتاب تلاش می‌کنند

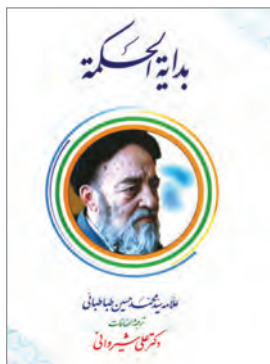


علامه درباره وضع حوزه‌های علمیه در هنگام ورود خود به قم می‌گوید:

«... [در آن ایام] نه از فلسفه و علوم خبری بود و نه از تفسیر قرآن و نه سایر بخش‌های کتاب و سنت، بلکه فقط فقه و اصول تدریس می‌شد که فقط بخشی از سنت پیامبر و ائمه علیهم‌السلام بود. بر خود لازم دیدیم که یک درس فلسفه، یک درس تفسیر قرآن و یک درس اخلاق را در حوزه شروع کنیم.»



کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم که اولین جلد آن در سال ۱۳۳۲ چاپ شده، در پنج جلد انتشار یافته است.





که در مباحث مهمی مثل شناخت و علیّت، دیدگاه‌های فیلسوفان اروپایی و ماتریالیست‌ها را با دیدگاه خود در فلسفه اسلامی مقایسه کنند و ارزیابی خود را ارائه دهند. این کار، در برخی آثار استاد مطهری نیز ادامه پیدا کرد.^۱

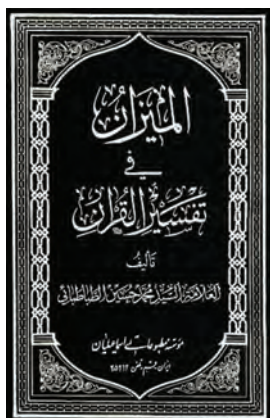
ایشان، همچنین دو کتاب درسی در دو سطح برای تدریس فلسفه تألیف کرد به نام «بداية الحکمة» که برای تدریس در سطح اولیّه است و «نهایة الحکمة» که برای تدریس در سطح بالاتر و تخصصی تر است.

۲ احیاء تدریس و تفسیر قرآن کریم؛ یکی از اقداماتی که در آن عصر

ضروری بود، توجه دادن جامعه به آموزه‌های قرآن کریم و بهره‌مندی از آن در زندگی روزمره و تحولات اجتماعی بود. علامه، همان طور که خود نوشته‌اند، جلسه تفسیری تشکیل داد و به تفسیر قرآن با سبکی جدید پرداخت که نتیجه آن تألیف یک تفسیر ۲۰ جلدی است. ایشان در این تفسیر، آیات قرآن کریم را به کمک آیات دیگر تفسیر می‌کند و نشان می‌دهد که این کتاب آسمانی یک منظومه و یک مجموعه کاملاً منسجم است. ایشان علاوه بر این، برای تبیین بیشتر آیات و برای پیوند با مسائل روز، به مباحث مستقل فلسفی می‌پردازد و مجموعه‌ای غنی از مباحث فلسفی را در کنار تفسیر آیات ارائه می‌دهد.

۳ علامه طباطبایی در نظر داشت که فعالیت‌های علمی و فرهنگی خود را

از محدوده حوزه فراتر برد و به دانشگاه‌ها و حتی به محیط‌های فرهنگی جهانی بکشاند. ایشان، با استادان دانشگاه ملاقات می‌کرد و برای آنها جلساتی تشکیل می‌داد. حتی سالیان متمادی در عین فقر و قناعت، رنج آمد و شد به تهران با وسایل نقلیه عمومی آن روزگار به خود هموار می‌کرد تا در تهران با خاورشناسان بزرگ و فیلسوفانی که برای تحقیق به ایران آمده بودند، دیدار و گفت‌وگو کند و روح تفکر و فلسفه اسلامی و مذهب تشیع را به ایشان بشناساند. به برکت همین فعالیت‌ها آثار استاد به زبان‌های اروپایی برگردانده شد و تفکر شیعی به جهان غرب نیز راه یافت.



۱. مثلاً در درس‌های شرح منظومه و شفای استاد که با حضور اساتید برجسته دانشگاهی که آشنا به فلسفه غرب بودند، مانند دکتر بزرگمهر، دکتر مجتبی، دکتر دآوری و دکتر حداد عادل تشکیل می‌شد، طرح مباحث به شیوه تطبیقی صورت می‌گرفت.



هانری کربن در سال ۱۹۰۳ در پاریس متولد شد و در دانشگاه سوربن تحصیل کرد. وی علاوه بر زبان‌های اروپایی با زبان‌های فارسی و عربی هم آشنا بود. وی متخصص در فلسفهٔ توماس، پدیدارشناسی هایدگر و هوسرل و نیز آشنا با اندیشه‌های سهروردی و عرفان اسلامی بود. برخی کتاب‌های وی مربوط به اسلام و ایران هستند، مانند:

اسلام ایرانی، فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، تاریخ فلسفه اسلامی، از هایدگر تا سهروردی و ابن سینا و تمثیل عرفانی. وی در سال ۱۹۷۸ درگذشت.

هانری کربن، فیلسوف برجستهٔ فرانسوی که حدود ۲۰ سال با دانشگاه تهران همکاری می‌کرد، در ملاقات‌های متعددی با علامه طباطبایی، از نظرات ایشان دربارهٔ فلسفه، عرفان و مکتب شیعه استفاده کرد. حاصل مذاکرات کربن با علامه، دو جلد کتاب تحت عنوان «شیعه» و «رسالت تشیع» در دنیای امروز می‌باشد.

۴ تربیت شاگردان: حلقه‌های فکری و جلسات تدریسی که علامه طباطبایی در قم آغاز کرد، گرچه در ابتدا کم‌جمعیت و گمنام بود، اما به سرعت به مهم‌ترین جریان فکری و علمی قم تبدیل شد و آنان که به دنبال تحوّل در حوزه‌های علمیه و روزآمد کردن مباحث فلسفی و فکری بودند، گرد این استاد جمع شدند، شاگردانی ممتاز و مستعد چون استاد شهید مطهری، شهید دکتر بهشتی، شهید دکتر باهنر، آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله حسن زاده آملی و آیت‌الله محمدتقی مصباح و بسیاری دیگر از متفکران معاصر.

این متفکران و اندیشمندان که بسیاری از آنان از یاران صمیمی امام خمینی بودند و بازوی فکری و فرهنگی نهضت اسلامی امام خمینی را به وجود آوردند، صدها کلاس درس و هزاران کتاب در زمینهٔ فلسفه و سایر علوم اسلامی تألیف کردند و حیات فرهنگی نهضت را تغذیه نمودند.

تطبیق و مقایسه

با توجه به آنچه دربارهٔ امام خمینی و علامه طباطبایی در اینجا آمد، این دو شخصیت را با هم مقایسه کنید و ویژگی‌های مشترک آنها را بیان نمایید.

۱

۲

۳

۴

۵

برجسته‌ترین شاگرد



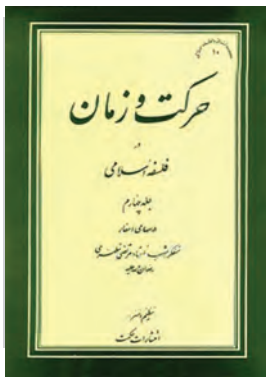
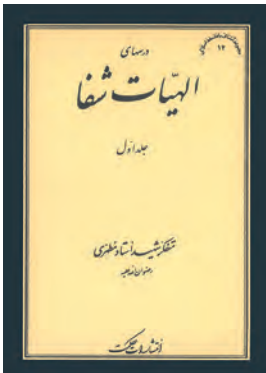
بنا به بیان امام خمینی و علامه طباطبایی، متفکر شهید مرتضی مطهری شاگرد ممتاز این دو استاد بزرگ به‌شمار می‌آید. شهید مطهری که درس‌های مقدماتی را در حوزه علمیّه مشهد گذرانیده بود، به قم مهاجرت کرد تا روح تشنه و در طلب خود را سیراب نماید.

مرحوم مطهری هوش فوق‌العاده‌ای داشت، هر حرفی که می‌گفتم، می‌گرفت و به مغزش می‌رسید. هر چه می‌گفتم هدر نمی‌رفت، مطمئن بودم نمی‌رود. وقتی که ایشان در جلسه درس حاضر می‌شدند (با اینکه عبارت خوبی نیست ولی مقصود را بیان می‌کند) با آمدن او بنده از شوق و شغف، حالت رقص پیدا می‌کردم، به جهت اینکه می‌دانستم هر چه بگویم، هدر نمی‌رود. (بیانات علامه بعد از شهادت شهید مطهری)

برای مطالعه

ایشان دربارهٔ دورهٔ نوجوانی خود می‌گوید: «تا آنجا که من از تحولات روحی خودم به یاد دارم، از سن سیزده سالگی این دغدغه در من پیدا شد و حساسیت عجیبی نسبت به مسائل مربوط به خدا پیدا کرده بودم. پرسش‌ها، یکی پس از دیگری بر اندیشه‌ام هجوم می‌آورد. در سال‌های اول مهاجرت به قم، چنان در این اندیشه‌ها غرق بودم که شدیداً میل به «تنهایی» در من پدید آمده بود... در آن وقت نمی‌خواستم در ساعات فراغت از درس و مباحثه، به موضوع دیگری بیندیشم و در واقع اندیشه در هر موضوع دیگر را پیش از آنکه مشکلاتم در این مسائل حل گردد، بیهوده و اتلاف وقت می‌شمردم... به یاد دارم که در همان آغاز طلبگی فیلسوفان و عارفان و متکلمان، هر چند با اندیشه‌هایشان آشنا نبودم، اما از سایر علما و دانشمندان و از مخترعان و مکتشفان در نظرم عظیم‌تر می‌نمودند، تنها به این دلیل که آنها را قهرمانان صحنهٔ این اندیشه‌ها می‌دانستم...»

تحصیل رسمی علوم عقلی (فلسفه) را از سال ۱۳۲۳ آغاز کردم. این میل را همیشه در خود احساس می‌کردم که با منطق و اندیشهٔ مادیین از نزدیک آشنا گردم و آرا و عقاید آنها را در کتب خودشان بخوانم. دقیقاً یادم نیست، در سال



۱۳۲۵ بود که با برخی کتب مادیین که از طرف حزب توده ایران به زبان فارسی منتشر می‌شد و یا به زبان عربی در مصر مثلاً منتشر شده بود آشنا شدم...

در سال ۱۳۲۹ در محضر درس حضرت استاد، علامه کبیر آقای طباطبایی روحی فداه که چند سالی بود به قم آمده بودند و چندان شناخته نبودند، شرکت کردم و فلسفه بوعلی را نزد معظم‌له آموختم و در یک حوزه درس خصوصی که ایشان برای بررسی فلسفه مادی تشکیل داده بودند نیز حضور یافتم. کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» که در بیست سال اخیر نقش تعیین کننده‌ای در ارائه بی‌پایگی فلسفه مادی برای ایرانیان داشته است، در آن مجمع پربرکت پایه گذاری شد. (مجموعه آثار، جلد ۱، ص ۴۴۱ تا ۴۴۳)



الگوی از نظام فکری

در درس سوم کتاب فلسفه سال قبل خواندیم که هر فلسفه‌ای سبک زندگی خاص خود را به دنبال دارد. به طوری که یک فلسفه الهی نظیر فلسفه افلاطون و فارابی رنگ و بوی زندگی را الهی می‌کند و یک فلسفه مبتنی بر اصالت حس و ماده، غایبات و اهداف زندگی را در محدوده امور مادی قرار می‌دهد.

اکنون در اینجا می‌خواهیم همان حقیقت را به زبانی دیگر بیان کنیم که ساختار و نظام فکری هر فرد، مشابه با یک درخت است که مبانی فلسفی پذیرفته شده توسط آن فرد به منزله ریشه آن درخت می‌باشد و سایر افکار و اندیشه‌های وی مانند نگاه او به زندگی، به سیاست و خانواده شاخ و برگ‌های آن درخت شمرده می‌شوند. از این رو به میزانی که آن ریشه کم‌عیب و سالم باشد، شاخ و برگ‌ها نیز کم‌عیب و سالم خواهند بود و هر قدر که ریشه قوی و استوار باشد، شاخ و برگ‌های قوی و محکمی نیز خواهد داشت.

این درخت اندیشه، همان چیزی است که امروزه «نظام فکری» نامیده می‌شود. در این مورد، افراد را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱ کسانی که کمتر اهل اندیشه‌ورزی هستند و اصولاً یک نظام فکری مشخص شده برای خود ندارند. اینان زندگی‌شان را به تقلید از دیگران می‌گذرانند و تصمیم‌گیری آنها تابع جو حاکم بر جامعه است.





۲ کسانی که وارد عرصه تفکر شده و دارای افکار فلسفی شده‌اند، اما نه هنوز آن افکار فلسفی به خوبی در آنها شکل گرفته و نه هنوز می‌توانند میان آن افکار و مسائل زندگی ارتباط برقرار کنند. اینان، گاهی بر اساس افکار خود تصمیم می‌گیرند و گاهی بیرون از آن اساس. اینان در حال رشد و پیشرفت هستند.



۳ برخی از افراد در انتخاب ریشه درخت و پایه نظام فکری خود دچار خطا و اشتباه می‌شوند و ریشه‌ای ناکارآمد و ناسالم در زمین زندگی قرار می‌دهند و در نتیجه، به یک سبک زندگی معیوب و ناسالم می‌رسند.



۴ گروهی از افراد نیز هستند که هم ریشه درخت فکری را به درستی انتخاب کرده‌اند و پایه‌های استواری برای نظام فکری خود ساخته‌اند و هم با دقت و تأمل فراوان و با عقلانیت بالا، شاخ و برگ‌های سالم و قوی و استواری از آن ریشه استنباط و استخراج کرده‌اند. در نتیجه، وقتی که به طور مثال، درباره فرهنگ صحبت می‌کنند، مخاطب فهیم می‌داند که این سخن دقیقاً برگرفته از مبانی فلسفی اوست و این سخن به منزله شاخه و آن مبانی به منزله ریشه همین شاخه است.



۵ بسیاری هم هستند که مبنا و ریشه خوبی برای ساختمان اندیشه‌ای خود انتخاب کرده‌اند، اما آن قدرت عقلی و تفکری را ندارند که میان این مبانی و تصمیم‌گیری‌های زندگی، در سیاست، خانواده، اقتصاد و نظایر آن پیوند ایجاد کنند. لذا درخت اندیشه آنها شاخ و برگ‌های شاداب و مناسبی ندارد.

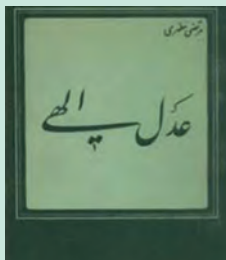
خودارزیابی

هر کدام از ما خوب است که خود را ارزیابی کنیم و ببینیم که جزء کدام دسته قرار می‌گیریم و برای رسیدن به آینده بهتر باید چگونه عمل نماییم.

سبک زندگی و آثار مکتوب و غیر مکتوب شهید مطهری نشان دهنده آن است که ایشان موفق شده بر اساس عمیق‌ترین اندیشه‌های فلسفی که با نبوغ فکری خود از دو استاد و حکیم بزرگ معاصر آموخته بود و با تفکر و تدبیر در قرآن کریم و سخنان معصومین کسب کرده بود، یک نظام فکری و عملی خردمندانه را سامان دهد که در عین اتکای به میراث فکری و عملی تمدن اسلامی، پاسخگوی

نیازهای زمان و عصر حاضر ما باشد. به عبارت دیگر، ما می‌توانیم تأثیر دیدگاه‌های فلسفی ایشان را در آثاری که در رابطه با زندگی اجتماعی، اقتصادی جامعه نوشته است، به خوبی مشاهده کنیم. برای اثبات این حقیقت می‌توان نمونه‌های فراوانی را در آثار ایشان به عنوان شاهد آورد، ولی ما به دو مورد بسنده می‌کنیم.

ذکر نمونه



عدالت، یک آرمان فطری انسان‌هاست. همه آرزو می‌کنند که در یک جامعه عادلانه زندگی کنند. فیلسوفان علوم سیاسی همواره تلاش کرده‌اند با یک تبیین فلسفی ضرورت عدالت و ابعاد آن را روشن کنند. شهید مطهری کتابی دارد با نام «عدل الهی». ایشان در این کتاب جایگاه عدل را در «وجودشناسی» تبیین می‌کند و ثمرات آن را تا ابعاد مختلف حیات اجتماعی انسان نشان می‌دهد. اکنون

به عبارتی از ایشان توجه کنید که در عین کوتاهی، سیمای کلی کتاب را به ما نشان می‌دهد. ایشان می‌گوید:

«در قرآن^۱، از توحید گرفته تا معاد،

از نبوت تا امامت و زعامت^۲،

و از آرمان‌های فردی

تا هدف‌های اجتماعی

همه بر محور عدل استوار شده است ...

عدل قرآن، آنجا که به توحید یا معاد مربوط می‌شود، به نگرش انسان به هستی و آفرینش،

شکل خاصی می‌دهد و به عبارت دیگر، نوعی «جهان بینی» است.

آنجا که به نبوت و تشریح و قانون مربوط می‌شود، یک «مقیاس» و «معیار» قانون‌شناسی است ...

آنجا که به امامت و رهبری مربوط می‌شود، یک شایستگی است،

آنجا که پای اخلاق به میان می‌آید، آرمانی انسانی است،

و آنجا که به اجتماع کشیده می‌شود، یک مسئولیت است.^۳

با توجه به آموخته‌های قبلی درباره «هستی‌شناسی» و «فلسفه‌های مضاف»، ببینید که هر یک از عبارتهای

ایشان مربوط به کدام یک از فلسفه‌های مضاف زیر است، شماره مخصوص آن فلسفه را روی عبارت بنویسید.

۱ انسان‌شناسی فلسفی ۲ فلسفه اجتماع ۳ فلسفه سیاست و حکمرانی

۱. آمدن کلمه «قرآن»، در اینجا به معنی یک بحث صرفاً تفسیری نیست، بلکه ایشان می‌خواهد تبیین فلسفی خود را از دیدگاه قرآن و نیز حکمای اسلامی بیان کند.

۲. رهبری جامعه.

۳. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱، ص ۶۱.

(توجه: ممکن است برخی عبارات‌ها به دو مورد از فلسفه‌های مضاف مربوط باشد)

ذکر نمونه

آثار مکتوب شهید مطهری مبنایی‌ترین موضوعات فلسفی تا عملی‌ترین موضوعات فردی و اجتماعی را شامل می‌شود، که می‌توانیم این آثار را از آثار فلسفی محض تا آثار مربوط به زندگی جاری در سه پله و رتبه، از بسیار فلسفی تا موضوعات جاری قرار دهیم. نام برخی از آثار ایشان را در اینجا آورده‌ایم. شما صرفاً براساس نام کتاب‌ها، آن‌طور که خود تشخیص می‌دهید، رتبه‌های آنها را مشخص کنید.

حرکت و زمان (شرح کتاب اسفار ملاصدرا) (۵ جلد)	انسان و سرنوشت	خدمات متقابل ایران و اسلام	فلسفه تاریخ	تکامل اجتماعی انسان
انسان کامل نظام حقوق زن در اسلام	نظام اقتصادی اسلام	مقالات فلسفی (۳ جلد)	فلسفه اخلاق	
اخلاق جنسی	سیره نبوی	خدا در زندگی	فطرت	درس‌های کتاب شقای این سینا (۳ جلد)
داستان راستان				
آزادی معنوی	انسان و ایمان	هدف زندگی	عدل الهی	حق و باطل
تعلیم و تربیت			شرح منظومه ملاحادی سبزواری	

دسته‌بندی	
کتاب‌های فلسفی محض	
کتاب‌های میانی	
کتاب‌های مسائل جاری	

برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱ تقریرات درس فلسفه امام خمینی، ج ۱ تا ۳، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ۲ مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۱. انتشارات صدرا.
- ۳ مجموعه آثار جلد ۶ (اصول فلسفه و روش رئالیسم) علامه طباطبایی و استاد مطهری، انتشارات صدرا.
- ۴ مهر تابان (یادنامه علامه طباطبایی)، علامه حسینیه تهرانی، انتشارات علامه طباطبایی.
- ۵ یادنامه استاد شهید مطهری (۲ جلد)، جمعی از نویسندگان، انتشارات انقلاب اسلامی.
- ۶ نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی.
- ۷ سیری در زندگانی استاد مطهری، انتشارات صدرا.
- ۸ دیوان شعر امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ۹ ترجمه و شرح بدایة الحکمه علامه طباطبایی، علی شیروانی، انتشارات دارالفکر.



اسامی دبیران شرکت کننده در اعتبارسنجی کتاب فلسفه (۲) - کد ۱۱۲۲۲۶

ردیف	نام و نام خانوادگی	استان محل خدمت	ردیف	نام و نام خانوادگی	استان محل خدمت
۱	فاطمه رائی	تهران	۱۹	تهمینه خسروی	خراسان رضوی
۲	ابراهیم امینی	کردستان	۲۰	طاهره صفایی	شهرستان های تهران
۳	اصغر گرگین	بوشهر	۲۱	مرجان شکری	تهران
۴	نازنین زینب عباسی	شاهرود	۲۲	مجید احسانفر	لرستان
۵	محمدصادق رضایی	مازندران	۲۳	فرزاد کوکب پور	گیلان
۶	فاطمه سادات شریف زاده	مازندران	۲۴	حمید محقق	تهران
۷	زهرا پناهی	اصفهان	۲۵	الهام کبیریان	تهران
۸	فاطمه شوشتری	خراسان شمالی	۲۶	مرضیه حیدری فر	تهران
۹	زینب ملک ثابت	یزد	۲۷	مهناز قانعی	تهران
۱۰	ایمان فرهادپور	اصفهان	۲۸	نسیم طباطبایی	خراسان رضوی
۱۱	افسانه شجاعی	کرمان	۲۹	محبوبه نبوی	مازندران
۱۲	احمد رضا صدراپی	اصفهان	۳۰	فاطمه قوی نیت	شهرستان های تهران
۱۳	مرتضی صفرپور	اصفهان	۳۱	منصوره بخشی	اصفهان
۱۴	نوشین صابری	اصفهان	۳۲	بتول شهریاری	اصفهان
۱۵	حسین صادقی	خراسان جنوبی	۳۳	منصور محمدی	اصفهان
۱۶	مژگان شفیع پور	مرکزی	۳۴	منیره تن ساز	اصفهان
۱۷	نگار مشایخی	خراسان رضوی	۳۵	مرتضی مظفریان	قم
۱۸	فریبا پور خیاط	خراسان شمالی	۳۶	حمیده انصاری	قم

معلمان محترم، صاحب نظران، دانش آموزان عزیز و اولیای آنان می توانند نظر اصلاحی خود را در باره مطالب

این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران - صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۴۸۷۴ - گروه درسی مربوط و یا پیام نگار (Email)

talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دفترتالیف کتاب های درسی عمومی و متوسطه نظری